

# طبقه‌بندی بدن‌ها، بدن‌های طبقه‌بندی شده،

## بدن‌های طبقاتی

نقد جسمانی قضاوت‌های ذوقی

دیتر واندبروک

### مقدمه

مدت‌ها پیش از آنکه بدن به موضوعِ مدِ روزِ نظریه‌پردازیِ جامعه‌شناختی تبدیل شود، تحلیل پیر بورديو از حیات اجتماعی، نقشی محوری به بدن در تولید و بازتولیدِ نظم اجتماعی اختصاص می‌داد. از توصیف‌های متقدم و شبه-پدیدارشناختیِ «ریختار جسمانی» دهقانان در زادگاه او بئارن (بورديو، ۲۰۰۸ [۱۹۶۶]) و تحلیل او از نقش بدن به مثابه‌ی «فعال‌کننده‌ی عملی» تقسیمات و تضادهای درج شده در سیستمِ اسطوره‌ای کابيله‌ای‌ها (بورديو، ۱۹۷۷ a [۱۹۷۲]) یا اهمیت «شمای بدن» در فهم تفاوت‌های مبتنی بر بدن در لهجه‌ی اجتماعی (بورديو، ۱۹۷۷ b) تا بازتاب‌های متاخر او بر نقش عواطف بدنی و خشونت نمادین (بورديو، ۲۰۰۰ [۱۹۹۷])، خط سیر فکریِ بورديو حساسیتِ شدیدی به طبیعتِ اساساً جاسازی‌شده‌ی عمل اجتماعی را آشکار می‌کند.<sup>۱</sup> تحلیل بورديو از سلیقه و مصرف، که در اثر بدیع او تمایز (۱۹۸۴ [۱۹۷۹])، از این پس تمایز) خلاصه شده است، نیز از این قاعده مستثنی نیست. بورديو در سرتاسر شاهکار خود تاکید می‌کند که سلیقه‌ها، حتی «پالوده»ترین و «روحانی»ترین آن‌ها، هرگز صرفاً امری فکری یا ذهنی نیستند، بلکه «شاید بیش و پیش از هر چیز، بی‌رغبتی هستند، انزجاری هستند که توسط دهشت یا عدم تحملی احشایی («دل آشوب کننده») از سلیقه‌های دیگران ناشی شده‌اند» (تمایز: ۵۶ [۹۳]). در واقع، به جای تقلیلِ «قوه‌ی تبعیض-گذار و قضاوت‌گر» کانت (۲۰۰۰ [۱۷۹۰]: ۹۰) به عملیاتِ طبقه‌بندی کننده‌ی ذهن، بورديو اصرار می‌کند که بنیاد آن در تمایلاتِ احشایی و انحرافاتِ بدن اجتماعی شده است:

پس هیچ چیز بیش از این معنای ساختار اجتماعی، از کنش شناختی – آنگونه که در سنت روشنفکری فهم می‌شود – دورتر نیست، معنایی که واژه‌ی ذائقه – به طور هم زمان «قوه‌ی ادراک طعم‌ها» و «استعداد تمیز دادن ارزش‌های زیباشناختی» – بسیار مناسب آن است، معنایی که ضرورتی اجتماعی است که

## تبدیل به غریزه‌ای ثانوی شده است، معنایی که تبدیل به الگوهای عضلانی و حرکت غیرارادی بدن شده است.

(تمایز، ۴۷۴)

سلیقه به عنوان یک «اصل طبقه‌بندی منسجم» (تمایز: ۱۹۰) اغلب مادون سطح گفتمان و عمد عمل می‌کند و معتبرترین ابراز خود را در وجوه تنی جذبه و دافعه، میل و انزجار، پیدا می‌کند. از این رو، «ریختار» یا بدن متأثر از اجتماع، نقشی کانونی در تغییر شکل دادن ذات مصنوعی سلیقه‌ی طبقه به ضرورت ناگزیز تأثیر بدنی بازی می‌کند، نقشی که می‌تواند شکل یک صمیمیت شبه-عرفانی (که عشق و به ویژه «عشق به هنر» تنها یک مثال آن است)، یا برعکس، شکل تفاوتی لاجرم ناشی از طغیان فیزیکی (چرا که سلاقی دیگران «دل آدم را به هم می‌زند»، «چشم آدم را می‌سوزاند»، ...) را به خود بگیرد.

با این حال، معنای بسیار تحت‌اللفظی تری هست که طی آن، تمایز طبقه و سلاقی طبقه را به مثابه‌ی امری اساساً «جاسازی‌شده» تلقی می‌کند. در واقع، ملکه<sup>۱</sup>هایی که ادراک روزمره‌ی اعمال، خاصیت‌ها و افراد را متأثر می‌کنند، نه تنها «در» بدن ریشه دارند - به صورت شمای‌های وضعی یا تمایلات شبه-احشایی - بلکه به طور فعال به شکل‌دهی فیزیکی بدن نیز کمک می‌کنند. بورديو پا را از این نیز فراتر می‌گذارد و بدن را به مثابه‌ی «بی‌چون و چراترین تحقق مادی سلیقه‌ی طبقه» تعریف می‌کند (تمایز، ۱۹۰ [۲۶۳]) که در ویژگی‌های ظاهراً «طبیعی»‌ای چون اندازه و شکل ابراز می‌شود. هدف فصل حاضر - از طریق آزمون کردن نقشی که طبقه در تولید و ادراک اجتماعی تفاوت‌ها در وزن-بدن بازی می‌کند - پرداختن به این معنای دوم است، معنایی که طی آن تفاوت‌های طبقه در بدن‌ها منقوش می‌شوند. با استفاده از داده‌های اخذشده از یک پیمایش ملی جدید، و همینطور پژوهش خود نویسنده، هدف این تحلیل پیشبرد استدلالی سه-وجهی است. نخست اینکه تفاوت‌های اندازه‌ی فیزیکی (آنچنان که در «نمایه‌ی جرم بدن» اندازه‌گیری می‌شود)<sup>۲</sup> به هیچ روی در فضای اجتماعی به طور تصادفی توزیع نشده است، بلکه به شیوه‌ای با موقعیت طبقه‌ها هم‌تراز شده است که شدیداً با گزاره‌های طرح‌شده در تمایز درباره‌ی طبقه و سبک زندگی سازگار است. دوم اینکه در سرتاسر فضای اجتماعی، نه تنها درجه‌ی قابل توجهی از وفاق بر سر هیکل "ایده‌آل" و "ناخوش‌آیند" وجود دارد، بلکه شکاف میان بدنی که عاملین اجتماعی ادعا می‌کنند دارند و بدنی که دوست دارند داشته باشند، تمایل دارد با حرکت فرد از موقعیت اجتماعی تحت سلطه به موقعیت مسلط

---

<sup>۱</sup> Disposition

این اصطلاح در متون علوم اجتماعی «طبع»، «خصلت»، و حتی «حالت» ترجمه شده است - از این میان چاوشیان اولی را برگزیده است. در بحث ارسطو از فضیلت درمی‌یابیم که وی فضیلت را نوعی Hexis یا Disposition می‌داند، واژه‌ای که در متون فلسفه ملکه ترجمه شده است. ما تصور می‌کنیم که استفاده از واژه‌ی «ملکه»، با توجه به ریشه‌دوانی زبان عربی در فلسفه‌ی ارسطویی دست‌کم تا اواخر قرون وسطی، نه تنها معنای disposition را به آن برمی‌گرداند (چنان اصطلاحاتی نظیر «ملکه‌ی ذهن شدن» همچنان در فارسی رایج است) بلکه به علاوه‌ی آن رابطه‌ی تفکر بورديو (و نیز وبر و دورکایم) را با فلسفه (به ویژه در این بحث شدیداً ارسطویی در تفکر بورديو) روشن‌تر می‌کند. م.

به طور سیستماتیک کمتر شود. وسعت این شکاف نیز به نوبه‌ی خود، برای شیوه‌ای که طی آن عاملین بدن خود را تجربه می‌کنند، و همین‌طور برای درجه‌ی رضایت "سوبژکتیو"ی که از آن می‌گیرند، پیامدهایی جدی به بار می‌آورد. سوم و آخر اینکه هدف این تحلیل نشان دادن این است که اندازه‌ی بدن نقشی محوری در ادراک روزمره از تفاوت‌های طبقه ایفا می‌کند، چنانچه اندازه‌ی بدن نه تنها میان مقوله‌های اجتماعی تحت سلطه و مسلط، بلکه در بین مسلط‌ها، میان آن‌هایی که گونه‌های متفاوتی از قدرت اجتماعی (به عبارتی قدرت اقتصادی در برابر قدرت فرهنگی) را به دست دارند نیز تمیز می‌گذارد.

با تشریح این استدلال‌ها، هدف فصل حاضر این است که نشان دهد معنایی بسیار تحت‌اللفظی برای این گزاره وجود دارد که عاملین اجتماعی «توسط طبقه‌بندی‌هایشان طبقه‌بندی» می‌شوند (تمایز: ۶ [۲۹]). این فصل به طور خاص استدلال می‌کند که تا حدودی به خاطر روال مجموعه‌ای از طبقه‌بندی‌های عملی – که عموماً با عنوان "سلیقه" از آن یاد می‌شود – است که بدن‌ها طبقه‌بندی می‌شوند، یا به عبارتی ریخت‌شناسی اجتماعی متمایز و تمیز داده‌شده‌ی خود را به دست می‌آورند. مهم‌تر اینکه، از آنجا که نابرابری‌های طبقاتی – به خاطر سلیقه‌هایی که ایجاد می‌کنند – در فیزیک بدن و از این رو در "طبیعت" محقق می‌شوند، تفاوت در اندازه‌ی فیزیکی کمک می‌کند تا نابرابری‌ها طبقاتی طبیعی‌سازی و از این رو مشروع‌سازی شوند. مقصد نهایی این است که اثباتی عملی فراهم کنیم برای اینکه تمایز، نه تنها برای فهم ما از بنیان‌های اجتماعی سلاقی روزمره، بلکه به علاوه برای نقش محوری این سلیقه‌ها در طبیعی‌سازی نسبت‌های سلطه و محرومیت، همچنان اهمیت دارد.

## گوشت و پوستِ تمایزها

همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، بدن متأثر از اجتماع یا «ریختار» نقشی محوری (گرچه اغلب از آن چشم پوشی شده است) در معماری تحلیلی تمایز بازی می‌کند. در واقع سلاقی طبقه بخش قابل توجهی از تاثیر نمادین خود را از این واقعیت می‌گیرند که اغلب طبیعتی پیشا-گفتمانی و پیشا-بازتابی دارند و بنابراین از کنکاش آگاهانه و قضاوت بدون تعصب اجتناب می‌کنند. به این معنا، شالوده‌ی حقیقتی در این پند که "*de gusti bus non est di sput andum*" (در خصوص سلیقه نباید جدل کرد)<sup>۲</sup>، وجود خواهد دارد. بی‌ابهام‌ترین و بنیادی‌ترین اثبات برای سلیقه‌ی طبقه در واقع همان‌هایی است که مباحثه را دور می‌زند و مستقیماً در واکنش‌های ظاهراً به طور کامل «غیرارادی» و «طبیعی» بدن ابراز می‌شود، به‌مانند میل یا تنفر، جذب یا دافعه. این بعد تنی در حوزه‌ی سلاقی اولیه شدیداً آشکار است، و با این حال در «پالوده»ترین لذت‌های فرهنگی نیز شمولیت دارد:

<sup>۲</sup> یا «علف باید به دهن بزی شیرین بیاید». م.

«[حتی] پالوده‌ترین لذت‌ها، همان‌هایی که از هر گونه شائبه‌ی جسمانیته‌ی پالوده/اند [...] دربرگیرنده‌ی عنصری هستند که بمانند «خام‌ترین» لذت‌ها از سلیقه‌های غذایی – کهن‌الگوی تمامی سلیقه‌ها – مستقیماً به قدیمی‌ترین و عمیق‌ترین تجربه‌ها مراجعه می‌کنند، تجربه‌هایی که به تقابل‌های اولیه تعین و بیش-تعین می‌بخشند – تلخ/شیرین، بامزه/بی‌مزه، گرم/سرد، سفت/نرم، ساده/آراسته – که به همان اندازه برای شرح خوراک الزامی است که برای ستایش‌های پالوده‌ی زیبایی‌شناسان.»

(تمایز، ۷۹ [۱۲۴-۱۲۵])<sup>۳</sup>

چیزی که برای موضوع این نوشتار مهم‌تر است، این است که مشخصه‌ی جاسازی‌شده‌ی سلیقه یک بُعد بازتابی قوی نیز دارد. در واقع، بدن اجتماعی‌شده صرفاً اصل زایشی «پشت» قضاوت‌های ذوقی روزمره نیست، بلکه رد این قضاوت‌ها را در ساختار فیزیکی خود نیز به دوش می‌کشد. «سلیقه، یا فرهنگ طبقاتی که به طبیعت تبدیل شده، و به عبارتی جاسازی‌شده است، به شکل‌گیری بدن طبقاتی کمک می‌کند» (تمایز: ۱۹۰ [۲۶۳])، تاکید از متن اصلی). بورديو حتى تا جایی پیش می‌رود که تلقی‌اش از بدن را اینطور بیان می‌کند:

«بدن قطعی‌ترین تحقق مادی سلیقه‌ای طبقاتی است که به طرق مختلف توسط بدن آشکار می‌شود. بدن در وهله‌ی نخست این کار را در به ظاهر طبیعی‌ترین ویژگی‌های بدن انجام می‌دهد، یعنی ابعاد و اندازه‌ها (حجم، قد، وزن) و شکل‌های (گرد یا چهارگوش، عصا قورت داده یا شل و ول، کشیده یا خمیده) صورت‌های مرئی بدن، که رابطه‌ای کامل با بدن را به شیوه‌های بی‌شمار ابراز می‌کنند، به عبارتی شیوه‌ی رفتار با بدن، مراقبت از آن، تغذیه‌ی آن و نگه‌داری از آن که برملاکننده‌ی ژرف‌ترین ملکه‌های ریختار هستند.»

(تمایز: ۱۹۰ [۲۶۳])

---

<sup>۳</sup> «حتی ناب‌ترین لذت‌هایی که از هرگونه شائبه‌ی جسمانیت پاک و منزّه‌اند، باز هم حاوی عنصری هستند که مانند «خام‌ترین» لذت‌های مربوط به مزه غذاها که کهن‌الگوی همه ذوق و سلیقه‌هاست، مستقیماً به قدیمی‌ترین و عمیق‌ترین تجربه‌ها اشاره می‌کند؛ تجربه‌هایی که تقابل‌های اولیه و اساسی را رقم می‌زنند – تلخ/شیرین، خوشمزه/بی‌مزه، گرم/سرد، سفت/نرم، ساده/آراسته... که برای شرح و توصیف‌های غذاشناس‌های خیره همان‌قدر لازم و اساسی‌اند که برای تفسیرهای ظریف و انتزاعی هنرشناس‌ها.» (ترجمه‌ی حس چاوشیان، صفحه‌ی ۱۲۴-۱۲۵)

در این معنا، ریختار طبقه صرفاً به معنایی استعاری «جاسازی‌شده» نخواهد بود (به عبارتی، به صورت شماهای وضعی و تمایلات/نفرت‌های احشایی)، بلکه کاملاً تحت‌اللفظی و در ویژگی‌های قابل درک خود نیز تحقق مادی خواهد یافت.<sup>۴</sup>

با وجود اینکه بررسی کامل شیوه‌های بسیار جزئی‌ای که تفاوت‌های طبقاتی توسط آن بدنشان را نشان‌گذاری می‌کنند ما را به جاهای زیادی می‌رساند، یک طرح مختصر از تقابل مرکزی میان «ذائقه‌ی ضرورت» عامه‌پسند و «ذائقه‌ی تجملی» مسلط می‌تواند تا حدودی تفاوت‌های طبقاتی در اندازه و شکل بدن را تبیین کند.<sup>۴</sup> در واقع تمایز محمل سرنخ‌هایی است درباره‌ی اینکه چگونه ضرورت اجتماعی، از طریق سلیقه‌ای که ایجاد می‌کند، به تجهیز بدن فیزیکی یاری می‌رساند. این هم اکنون نیز در تعریف «ذائقه‌ی ضرورت» به مثابه‌ی سلیقه‌ای برای جوهر و امر جوهری آشکار است، سلیقه‌ای برای آنچه که «صرفاً "شکم‌پرکن" نیست بلکه - در مقابل تمام چیزهایی که ظاهری هستند، تمام کلمات زیبا و ژست‌های پوچی که «نان شب نیستند» و آنطور که می‌گویند، صرفاً نمادین هستند - واقعی نیز هست» (تمایز: ۱۹۹ [۲۷۵-۴۲۷۶]). چه این امر خود را به شکل تفهم غذا به مثابه‌ی «یک واقعیت مادی، یک جوهر مغذی که بدن را تقویت می‌کند و قوت می‌دهد» (تمایز: ۱۹۷ [۲۷۳]) ابراز کند، یا هوای ورزش‌هایی که به رودررویی و نمایش قدرت و توان فیزیکی اهمیت می‌دهند، و یا ترجیح لباس‌های ساده، ارزان و عملی؛ تجربه‌ی ضرورت رابطه‌ای را با بدن تولید می‌کند که در آن اولویت به کارکرد داده می‌شود، به عبارتی به ردِ ممیزی‌هایی که تلویحاً با رسم و «رسوم» القا می‌شوند.

چنین تمرکزی بر جوهر و کارکرد خود با یک فلسفه‌ی عملی بدن به مثابه‌ی یک «ابزار» کار گره خورده است، ابزار کاری که در درجه‌ی نخست با کارایی آن ارزیابی می‌شود، به عبارتی ظرفیت آن برای کار. به ویژه برای مردان، واقعیت‌های کار فیزیکی تشکیل‌دهنده‌ی صفات رجلیت است، صفاتی که قضاوت فرم را ذیل قضاوت نیرو قرار می‌دهد و بدن بزرگ را ارزش می‌نهد چراکه فاش‌کننده‌ی پتانسیل قدرت است (بنگرید به ویلیس، ۱۹۷۷؛ ماوگر و فوسه-پولیاک، ۱۹۸۳: ۵۳؛ چارلزورث، ۲۰۰۰: ۲۶۹ f.f.). به همین نحو، زنان طبقه کارگر در فعالیت‌های شغلی که تمایل دارند نسبتی «بزاری» و نه «تزیینی» با بدن را ترویج دهند بیش‌ازنمایی می‌شوند. منع ایشان از بازارهای شغلی که در آن ظاهر و ارائه‌ی خود می‌تواند به مثابه‌ی منبع «سرمایه» کارکرد داشته باشد، به این معناست که ایشان نباید انتظار پاداش مادی یا نمادین چندانی از سرمایه‌گذاری بر سرمایه‌ی فیزیکی‌شان داشته باشند. به علاوه، ایشان تمایل دارند تا اغلب به حوزه‌ی خانگی محدود باشند، حوزه‌ای با منابع ارزش‌گذاری اجتماعی (هرچند محدود) خاص خود، به ویژه ارزش‌هایی که به کار مادرانه و تعریف آن از بدن فربه، غمخوار و مغذی به مثابه‌ی منبعی مثبت از هویت از خود مربوط است (بنگرید به شوارتز، ۱۹۹۰؛ وارین و همکاران، ۲۰۰۷). دقیقاً در حوزه‌ی

<sup>۴</sup> «ماده - یا محتوا - اصل و جوهری است که نه فقط «سیر می‌کند» بلکه واقعی است و در مقابل همه‌ی ظواهر قرار می‌گیرد، همه‌ی کلمات قلنبه و اداهای توخالی که فقط «صد دست آفتابه‌لگن» هستند و صرفاً جنبه‌ی نمادین دارند.» (ترجمه‌ی حس چاوشیان، صفحه‌ی ۲۷۵-۲۷۶)

غذا و نوشیدنی است که اعضای طبقه‌ی کارگر توانستند یک قلمروی عمل دست و پا کنند که از محدودیت‌ها و ممیزی‌های تحمیل‌شده از اخلاقیات مسلط نسبتاً آزاد است (یا بود؟). حتی اگر این «هم‌سفره شدنی که تکلف و توداری و کم‌حرفی را از بین می‌برد» (تمایز: ۱۷۹ [۲۵۱]) خود حاصل الزامی باشد که در شرایط طبقه‌ی کارگر نقوذ می‌کند (و از این رو بنیان فرهنگی «در درون خود» و نه «برای خود»)، با این حال به عنوان یک «اصل انطباق» تاثیرگذار عمل می‌کند، به ویژه در میان مردان طبقه کارگرد. در میان مردان طبقه کارگر است که هر گونه سرپیچی از زیاده‌روی به خاطر ارزش‌هایی نظیر ظاهر یا سلامتی سریعاً به مثابه‌ی نشانه‌ای از رفتار «شیک» و محدودیت‌هایی درک می‌شود که به طور سنتی برای زنان و اعضای طبقه‌ی مسلط در نظر گرفته می‌شوند، و از این رو شک مردانگی معیوب و علاقه به تمایز خود از گروه اولیه را بر می‌انگیزد.

این رابطه‌ی خاص با بدن، برای طرق استفاده، درک و رفتار اشغال‌کنندگان موقعیت‌های مطلوب‌تر فضای اجتماعی از و با بدن خود، به مثابه‌ی نقطه‌ی ارجاع منفی یا «نگ» عمل می‌کند. ذائقه‌ی ضرورت، و نوع بدنی که تولید می‌کند، طبیعتی را فراهم می‌کند که علیه آن آخری درجه‌ی فرهنگ (در معنای ریشه‌شناختی اصلی *cultura*، به عبارتی «پرورش طبیعت»<sup>۵</sup>) خود را سنجش می‌نماید. در واقع، یکی از خصیصه‌های معرف یک شخصیت «پرورش‌یافته»، به ویژه در جوامعی که اکثریت غریب به اتفاق قادرند ضرورت‌های زیست‌شناختی بنیادی را ارضا کنند، ظرفیت خودداری و کف-نفس، به عبارتی توانایی استعلا‌ی اشتها‌ی «پست» و امیال «حیوانی» به نفع لذت‌های «پالوده» و «روحانی»‌تر. از این روست که، همانطور که تمایز تاکید می‌کند، «رد طبیعت، یا شاید رد تسلیم به طبیعت، که نشانه‌ی گروه‌های مسلط است – که با کف-نفس آغاز می‌کنند – پایه‌ی ملکه‌ی زیباشناختی است» (تمایز: ۴۰). کف-نفس، ریاضت خودخواسته، خودداری و ساده‌زیستی آشکار ویژگی‌های معرف سبک‌زندگی مسلط و رابطه‌ی مسلط با بدن هستند. این کف-نفس با قدرت خاصی به کاراترین و از این رو به «پست»‌ترین وجوه عمل روزمره اعمال می‌شود، عمل روزمره‌ای که مسلط – به لطف جسمانی‌تش – با شروع از هرآن چیزی که به ارضای ضرورت زیست‌شناختی مرتبط می‌شود، به صورت گریزناپذیری با تحت سلطه به اشتراک می‌گذارد. در حالی که «هدونیسیم واقع‌گرا» و «ماتریالیسم عملی» طبقه‌ی کارگر به کمیت، وفور و قابلیت‌ارتجاع امتیاز می‌دهد، ذائقه‌ی تجملی به کیفیت، خودداری و رسمی‌بودن اهمیت می‌دهد، به عبارتی «ممیزی‌های اجتماعی» تحمیل می‌کند، ممیزی‌هایی «که زمختی و چاقی را به نفع چابکی و تمایز ممنوع می‌کند» (تمایز: ۱۸۵). به صورت کلی‌تر، همین که فرد در فضای اجتماعی بالا می‌رود و بدن از منبع اولیه (و صرف) کار بودن بازمی‌ماند، رابطه‌ی کارکردگرا با بدن به تدریج برای خلق‌وخویی جا باز می‌کند که اولویت را به «شکل» بدن در معانی سه‌گانه‌ی ظاهر، سلامت فیزیکی، و البته شیوه‌ی خاصی که عادی‌ترین کنش‌های انجام می‌شوند، می‌دهد.

---

<sup>۵</sup> Cultivation of Nature

در درون سیستم ویژگی‌هایی که «بدن مشروع» (تمایز: ۲۰۷) را تعریف می‌کنند، اندازه و شکل واقعی بدن نقشی کاملاً مرکزی به مثابه‌ی نشانه‌های «طبقه [کلاس]» (یا فقدان آن) بازی می‌کنند. در واقع، در حالی که نمایه‌های آرایشی و البسه‌ای، رفتار و بیان، می‌توانند تا حدود مختلفی تحت استراتژی‌های «بلوف» نمادین قرار بگیرند، گرایش بدن فیزیکی فراهم کردن یکی از نشان‌های مطمئن از تعیین‌هایی است که توسط یک موضع و خط سیر اجتماعی فرضی اعمال می‌شود. این امر پیش‌تر توسط گافمن<sup>۶</sup> به وضوح مورد اشاره قرار گرفته است، وی مشاهده می‌کند که:

شواهد مربوط به کردوکار پیشین حیاتی هستند، چراکه موقعیت طبقاتی نه تنها بر صلاحیت‌های اجتماعی، که بر طول زمانی که فرد آن صلاحیت‌ها را در اختیار داشته است نیز مبتنی است. الگوهای اکتسابی رفتار، به لطف طبیعت زیست‌شناختی رشد و توسعه، دیدگاهی از گذشته‌ی فرد فراهم می‌کنند که خیلی کمتر از تغییرات کسب‌شده در ساختار فیزیکی او قابل اتکا هستند.

(گافمن، ۱۹۵۱: ۳۰۱، تأکید/از من)

اینکه ضرورت ترسیم‌شده در یک موضع اجتماعی فرضی به صورت موثر در ساختار فیزیکی عاملان چنین تغییراتی اعمال می‌کند، توسط تحلیلی از تفاوت‌های-طبقاتی در جرم میانگین بدن نشان داده شده است (جدول ۱). در واقع، هرچه از اعضای طبقه‌ی کارگر، از میان خرده-بورژوازی به سمت کسانی که مواضع اجتماعی مسلط را اشغال می‌کنند حرکت کنیم، جرم میانگین بدن به شکلی تقریباً سیستماتیک افت می‌کند. این امر به ویژه در مورد زنان صادق است (اولین نشانه از این که تفاوت‌های-طبقاتی در بدن‌ها به دقت‌مندترین شکلی به بدن زنان اعمال می‌شود). برای نمونه، زنان حرفه‌ای (وکلا، پزشکان، و غیره) به طور میانگین ۳.۵ کیلوگرم سبک‌تر از زنان کارگر بی‌مهارت (با قد برابر) هستند، و بیش از یکی از هر سه نفر (۳۶٪) از زنان کارگر دارای «اضافه‌وزن» قلمداد می‌شوند (که از میان آن‌ها به ۱۵٪ از نظر پزشکی برچسب «چاق» زده می‌شود)، این امر به کمتر از یک نفر از هر پنج نفر (۱۹٪) از زنان حرفه‌ای (که ۴٪ از ایشان «چاق» قلمداد می‌شوند) کاهش پیدا می‌کند. همزمان، زنان حرفه‌ای سه برابر بیشتر از کارگران یدی احتمال دارد که از نظر پزشکی دارای «کمبودوزن» طبقه‌بندی شوند. تفاوت‌های مشابه در جرم بدن در بین مردان نیز یافت می‌شود، گرچه به طور قابل‌توجهی ضعیف‌تر. با وجودی که مردان طبقه‌ی-کارگر دارای میانگین بالاتری در شاخص توده‌ی بدنی<sup>۷</sup> هستند و تقریباً نسبت به کسانی که مواضع اجتماعی مسلط را

<sup>۶</sup> Goffman

<sup>۷</sup> BMI

اشغال می‌کنند احتمال بیشتری دارد که برچسب «چاق» به آن‌ها بخورد، تفاوت‌ها بین طبقات خیلی کمتر رک و راست است (برای نمونه، مدیران اجرایی حتی میانگین وزن بالاتری از کشاورزان دارند).

با این حال، اگر تحلیل را ادامه دهیم تا تفاوت‌های نوع خاص سرمایه‌ای که معرف موقعیت عاملان در فضای اجتماعی است را نیز به حساب بیاوریم، تمایزهای قابل توجه‌تری ظاهر می‌شوند. در واقع، تمایز بر خلاف ادراکات یک‌پارچه از ذائقه‌های مسلط (که اغلب در صفاتی چون «نخبه»، «پیشانی‌بلند» و ... چگالیده می‌شوند)، تاکید می‌کند که اصل مشروع تمایز، خود ابژه‌ی نزاع بین آن «پاره‌طبقه‌ها» است که موهبت سرمایه‌ی اقتصادی را دارند (کارکنان بخش تجارت، مدیران اجرایی، ...) و آن‌هایی که برایشان سرمایه‌ی فرهنگی مسلط است (آموزگاران تحصیلات عالی، هنرمندان، ...). برای این تقابل بین پاره‌های مسلط و تحت سلطه، دو سبک زندگی متفاوت و دو شیوه‌ی متمایز از رابطه با بدن تناظر می‌کنند، به عبارتی، «دو راه متقابل برای به مبارزه طلبیدن طبیعت، نیاز، اشتها، میل» (تمایز: ۲۵۴). از یک سو، «زیباشناسی هدونیستی راحتی و سهولت» (تمایز: ۱۷۶) قطب مسلط اقتصادی وجود دارد که خود را با «آزادی متظاهرنه‌ی فاصله از ضرورت» (تمایز: ۲۵۵) ابراز می‌کند. از سوی دیگر، پاره‌های مسلط فرهنگی با یک خلق‌وخوی ناب‌تر نشانگذاری شده‌اند که «با وجه تذهیبی زیباشناسی نزدیکی» (تمایز: ۱۷۶) دارد که اساس سبک زندگی‌ای را تشکیل می‌دهد که «به همان میزان از تظاهر دور است که از مصرف متظاهرنه» (تمایز: ۴۹۷).

اگر بدن براستی «قطعی‌ترین تحقق مادی ذائقه‌ی-طبقاتی» باشد، باید انتظار داشته باشیم که چنین تقابلی در بدن‌های عاملان نیز بازتاب بیابد، و قطب مسلط فرهنگی فضای اجتماعی هادی‌ترین طبقه برای چابک‌ترین انواع-بدن باشد. جالب اینکه، تفاوت‌های-طبقاتی در شاخص توده‌ی بدنی شواهدی برای این امر فراهم می‌کند. برای نمونه، این واقعیت که به نظر می‌رسد میانگین شاخص توده‌ی بدنی برای مردان تفاوت خیلی کمی بین طبقات اجتماعی دارد (جدول ۱) تفاوت‌های ریشه گرفته در ساختار-سرمایه‌ی درون طبقات مسلط و متوسط را پنهان می‌کند.<sup>۵</sup> همین که از کارفرمایان تجارت و مدیران اجرایی به سمت مشاغل آموزگاران تحصیلات عالی و تولیدکنندگان فرهنگی حرکت کنیم، میانگین وزن تقریباً به شکل خطی کاهش می‌یابد (تفاوت میانگین بین کارفرمایان و تولیدکنندگان فرهنگی، با ثابت نگه داشتن شرایط دیگر، ۵ کیلوگرم است)، و نیز نسبت افرادی که با عنوان «اضافه‌وزن» یا «چاق» طبقه‌بندی می‌شوند. تقابلی مشابه در بین مردان حاشیه‌ی بالایی طبقات متوسط نیز یافت می‌شود، بین کسانی که در خدمات مالی کار می‌کنند (بیمه، املاک، ...) و آموزگاران مقطع متوسطه، که به طور میانگین ۶ کیلوگرم سبک‌تر از اولی هستند (با قد برابر). در بین زنان، تفاوت‌ها بین پاره‌طبقات کمتر رک و راست است، با وجودی که باز هم در بین پاره‌های مسلط فرهنگی است که می‌توان هم انواع-بدن چابک‌تر را یافت و هم بالاترین درصد زنانی را که از نظر پزشکی دارای «اضافه‌وزن» قلمداد می‌شوند. (اشاره به این نکته جالب



است که دارمون<sup>۸</sup>، ۲۰۰۹ دقیقاً همین پاره طبقه‌ی مسلط را به عنوان هادی‌ترین پاره طبقه در تولید «ریختار بی‌شاتهایی»<sup>۹</sup> شناسایی می‌کند.

البته چنین نتایجی، با وجودی که بسیار وسوسه‌انگیز هستند، اگر فراموش کنیم که بر تفاوت‌های جرم میانگین بدن مبتنی شده‌اند، به سرعت رمزآمیز می‌شوند. اگر میانگین‌های آماری وقتی تفاوت‌های بین-گروهی را اندازه‌گیری می‌کنند، همیشه نیازمند درجه‌ی قابل توجهی احتیاط باشند، این احتیاط وقتی تلاش می‌کنیم استدلال کنیم که چنین تفاوت‌هایی محصول فرآیند تمایز اجتماعی هستند باید موکداً اعمال شود. در واقع، حتی اگر میانگین‌های انسان‌سنجی<sup>۱۰</sup> نه تنها تنوعات زیست‌شناختی، بلکه نُرما تیو بودن/اجتماعی را نیز ابراز کنند - تزی که از سوی یکی از پیش‌غراولان این رشته نظیر موریس هالبواش (۱۹۱۲) مورد دفاع قرار گرفته است و توسط نویسندگانی چون کانگیلهم (۱۹۷۸ [۱۹۶۶]) تکرار شده است - درباره‌ی اینکه چنین نُرم‌های فیزیکی‌ای چقدر قوی در گروه‌های خاص تحمیل می‌شوند اطلاعات کمی فراهم می‌کنند. با این حال، اگر ذائقه‌های مسلط بخشی از منطق خود را به دیالکتیک تمایز و تظاهر و، مشخص‌تر، به فشاری که بر گروه‌های مسلط برای حفظ ظاهر متمایز کننده‌ی خود، مدیون باشند، باید انتظار داشت که این آخری نه تنها پایین‌ترین وزن میانگین، که خوشه‌ی قوی‌تری حول این میانگین داشته باشد. این تحلیل را نه تنها به نگاه کردن به تفاوت‌ها در میانگین وزن بین طبقات، که به آزمون توزیع تفاوت-وزن درون یک طبقه‌ی فرضی یا، به بیان دیگر، رفتار با تنوعات بین-طبقات در اندازه‌ی فیزیکی به مثابه‌ی کارکردی از تنوعات میان-طبقه‌ی خود، سوق می‌دهد.

تحلیل توزیع کل جرم بدن توسط طبقه‌ی اجتماعی و سرمایه‌ی آموزشی (شکل ۱ و ۲) چنین تفاوت‌هایی را از لحاظ تنوع بدن‌ها درون گروه‌ها یا طبقات نشان می‌دهد. در واقع، هر چه در سلسله‌مراتب اجتماعی بالا برویم، صرفاً میانگین وزن نیست که به صورت سیستماتیک کاهش می‌یابد، بلکه توزیع جرم بدن، هم برای زنان و هم مردان، به عنوان یک کل به سمت انواع-بدن چابک‌تر تغییر جهت می‌دهد. برای مردان، این واقعیت که وزن میانگین به نظر صرفاً به میزان کمی بین سطوح آموزش و مقولات شغلی تفاوت می‌کند، نه تنها این واقعیت را مبهم می‌کند که لکه‌دارترین (به عبارتی، فربه‌ترین) فیزیک هر چه از مواضع اجتماعی تحت سلطه به مسلط پیش برویم، به طور روزافزون نادرتر می‌شود، بلکه خود تفاوت‌های-وزنی نیز بین محدوده‌های بیش‌ازپیش-باریکتر محبوس می‌شوند. ذائقه‌های مسلط، در توافق با منطق تمایز، نه تنها گرایش به تولید پایین‌ترین شاخص توده‌ی بدنی میانگین را دارند، بلکه محدودیت‌های شدیدتری روی دامنه‌ی می‌گذارند که در آن وزن می‌تواند تفاوت داشته باشد. از این رو، بدون انکار اینکه تفاوت‌ها در اندازه- و شکل-بدن تحت تنوع زیست‌شناختی قرار دارند (که معامله‌ی

---

<sup>۸</sup> Darmon

<sup>۹</sup> anorexic habitus

<sup>۱۰</sup> anthropometric

یک نوع تقلیل‌گرایی با نوع دیگر است)، تحلیل نشان می‌دهد که مکانیزم‌های اجتماعی، در این مورد منطق تمایز، می‌تواند محدودیت‌های موثری بر چنین تنوعاتی داشته باشد.

## بدنی که «هست» و بدنی که «باید باشد»

در حالی که شاخص توده‌ی بدنی یک تخمین عملی از تفاوت‌های اندازه‌ی فیزیکی فراهم می‌کند، این شاخص همچنان نمایه‌ای با محدودیت بسیار است. یکی از اشکال‌های مهم آن این است که از لحاظ نوع-بدن بالفعل تمایزی قائل نمی‌شود و نسبت به تفاوت‌های عضلانی و چربی بدن غفلت می‌کند. از این منظر، یک شاخص توده‌ی بدنی اسماً یکسان می‌تواند با ریخت‌شناسی‌های کاملاً متمایز و از این رو روابط با بدن کاملاً متفاوت مربوط شود (بنگرید به موناگان<sup>۱۱</sup>، ۲۰۰۷). به علاوه، در حالی که تحلیل‌های تفاوت‌گذاری اجتماعی در شاخص توده‌ی بدنی به فاش کردن اینکه چگونه خصیصه‌های فیزیکی در سراسر فضای اجتماعی توزیع شده‌اند کمک می‌کند، در مورد اینکه چگونه اعضای طبقات اجتماعی مختلف چنین خصیصه‌هایی را درک و ارزیابی می‌کنند بینش کمی فراهم می‌نماید. با این حال، چنین ارزیابی‌هایی در هدف فهم آگاهی عملی‌ای که عاملان اجتماعی از ارزش سرمایه‌ی فیزیکی خود و از این رو درجه‌ی «سوبژکتیو» رضایتی که از بدن‌های خود می‌گیرند، حیاتی هستند. در واقع، همانطور که بورديو تاکید می‌کند:

شانس‌های تجربه‌ی بدن خود به مثابه‌ی جام مرحمت، یا یک معجزه‌ی ممتد،  
وقتی ظرفیت بدنی در تناسب با بازشناسی باشد بسیار عظیم‌تر است؛ و برعکس،  
احتمال تجربه‌ی بدن با عدم آسودگی، خجالت‌زدگی، و بزدلی با عدم‌توافق بین  
بدن ایده‌آل و بدن واقعی، بدن رویایی و بازتاب «خود آینه‌ای»<sup>۱۲</sup> در واکنش‌های  
دیگران، رشد می‌کند.

(تمایز: ۲۰۷)

برای اینکه از مشکلات ذاتی در استفاده در شاخص توده‌ی بدنی اجتناب کنیم، و ارزشی که طبقات مختلف به تفاوت‌های اندازه‌ی فیزیکی می‌دهند را اندازه‌گیری نماییم، به پیمایش کوچکتري از پاسخگویان (جمیعت = ۸۹۱)، شکلی بازنمای انواع مختلف بدن‌های مرد و زن ارائه شد.<sup>۱۳</sup> سپس از ایشان خواسته شد تا فیگوری که در زمان انجام

<sup>۱۱</sup> Monaghan

<sup>۱۲</sup> looki ng-gl ass sel f

پیمایش به بدن خودشان نزدیک تر بود، همینطور فیگورهایی را که دوست داشتند داشته باشند، و فیگورهایی را که به هیچ وجه نمی خواستند داشته باشند را انتخاب کنند.

تحلیل قضاوت های آنها نشان می دهد که میزان عدم توافق بین بدن ایده آل و بدن کنونی به خودی خود رابطه ی نزدیکی با موقعیت شخص در فضای اجتماعی دارد. یکی از نتایج اعجاب انگیز (شکل ۳ و ۴) وجود یک توافق قابل توجه در بین پاسخ گویان هم مرد و هم زن، اغلب بدون توجه به موقعیت اجتماعی، درباره ی این است که دقیقاً چه چیزی بدن ایده آل یا، موکداً، بدن مورد تنفر را تشکیل می دهد. وقتی خواسته شد که نوع-بدنی که کمتر مطلوب می دانند شناسایی کنند، بیش از ۸۰٪ از مردان و زنان پاسخ گو فربه ترین فیگور را انتخاب کردند (نوع ۱۱). به همین منوال، بیش از ۴۰٪ از مردان باسابقه ی هم طبقه ی کارگر (۴۱٪) و هم طبقه ی مسلط (۴۶٪) فیزیک عضلانی و «سفت» (نوع ۵) را به عنوان نوع-بدن ترجیحی خود انتخاب کردند. برای زنان، وضعیت کمی متفاوت است. در حالی که تقریباً تمام زنان سیلوئت باریک را به عنوان ایده آل شخصی خود انتخاب کردند، ترجیح نوع-بدن چابک (نظیر نوع ۴) وقتی از زنان طبقه ی کارگر (۳۱٪) به سمت طبقه ی متوسط پایین (۴۵٪) و بالا (۴۶٪) و در نهایت زنانی که موقعیت های اجتماعی مسلط را اشغال کرده اند (۶۱٪) به صورت قابل توجهی بیشتر مشهود می شود. باز هم، با توجه به اینکه منطق تمایز بیشترین فشار را بر گروه های مسلط برای حفظ متمایزکننده ترین ظاهر وارد می کند، برآستی می توان انتظار داشت که ایشان با قدرت بیشتری بر سر معرف ظاهر ایده آل با هم توافق داشته باشند.

اینکه چنین فشاری کاملاً در محقق کردن ارزشمندترین فیزیک تاثیر گذار/ست وقتی آشکار می شود که به توزیع بالفعل سرمایه ی فیزیکی بین طبقات اجتماعی نگاه کنیم. نتایج به مانند تحلیل های شاخص توده ی بدنی نشان می دهند که طبقات اجتماعی مختلف احتمال شدیداً نابرابری برای جاسازی تعریف مسلط از فیزیک مرد یا زن ایده آل دارند. هر چه در سلسله مراتب اجتماعی بالا برویم، توزیع نوع-بدن گرایش پیدا می کند از بی ارزش ترین (یعنی فربه) به ارزشمندترین اندازه ی-بدن تغییر جهت دهد، و باز هم با صراحت بیشتری در بین زنان تا مردان. در حالی که برای مردان، به نظر می رسد اندازه ی-بدن بزرگ بیشتر در بین کسانی که در کف ساختار-طبقاتی قرار دارند مورد اشاره قرار گیرد، هیچ تفاوت (آماري) معناداری در درجه ای وجود ندارد که مردان سوی مقابل سلسله مراتب اجتماعی قادر باشند ارزشمندترین فیزیک را محقق کنند (در این مورد نوع ۵). چنین تفاوت هایی در بین زنان بسیار رک و راست تر نشان داده شده است. هرچه در سلسله مراتب اجتماعی بالا برویم، احتمال داشتن موهبت لکه دارترین فیزیک به صورت قابل توجهی کاهش می یابد، و درصد زنانی که ادعا می کنند بدن کنونی شان از نوع ۸ است از ۲۳٪ از زنان طبقه ی کارگر، به ۱۰٪ از آن هایی که در طبقه ی متوسط بالا، و ۳٪ از زنانی با سابقه ی اجتماعی مسلط، کاهش می یابد. برعکس، شانس دست یافتن به آن نوع-بدن هایی که جذاب تر پنداشته می شوند (نوع های ۴ و ۵) از ۲۰٪ در میان زنان طبقه ی کارگر، به ۲۹٪ و ۳۴٪ در میان کسانی که به ترتیب در

طبقه‌ی متوسط پایین و بالا قرار دارند، و ۵۸٪ در میان زنانی که در بالای سلسله‌مراتب اجتماعی قرار دارند، افزایش می‌یابد. کاملاً گویاست، یک‌سوم از زنان طبقه‌ی کارگر (۳۱٪) آن نوع بدنی را به عنوان ایده‌آل شخصی خود (نوع ۵) انتخاب می‌کنند که بیش از یک‌سوم (۳۶٪) از کسانی که در طبقه‌ی مسلط قرار دارند ادعا می‌کنند واقعاً دارند. نتیجه‌ی کلی این است که شکاف میان نوع بدنی که پاسخگویان ادعا می‌کنند دارند، و فیزیک ظاهری که آرزویش را دارند، هر چه در فضای اجتماعی سعود کنیم به صورت سیستماتیک کوچک‌تر می‌شود.

## هکسیس<sup>۱۳</sup> و کاتکسیس<sup>۱۴</sup>

مطابق بورديو، این ناسازگاری بین بدنی که «هست» و بدنی که «باید باشد» برای شیوه‌ای که طی آن عاملان اجتماعی بدنشان را تجربه می‌کند، پیامدهایی شدیداً جدی دارد. در واقع، این تحلیل نشان می‌دهد که اعضای گروه‌های مسلط، و به ویژه زنانی که در کف ساختار طبقاتی قرار گرفته‌اند، برای مدت طولانی ادراک مسلط از فیزیک خود را درونی‌سازی کرده‌اند. برای نمونه، وقتی خواسته‌شد تا رضایت شخصی از وزن خود در مقیاسی از ۰ تا ۱۰ (جدول ۴) مشخص کنند، زنان طبقه‌ی کارگر و آن‌هایی که کم‌سواد یا بی‌سواد بودند (از جمله زنان بی‌کار و زنان خانه‌دار) همواره خود را از نظر رضایت-وزنی در پایین‌ترین میزان قرار می‌دادند. نتایج مشابهی برای مردان یافت شد، گرچه در اینجا تفاوت‌ها در میانگین رضایت-وزنی بین طبقات باز هم ضعیف‌تر بود. اینکه رضایت از وزن عنصری تمام و کمال از رضایت عامل از ظاهر کلی است نیز از طریق این واقعیت نشان داده شده است که رتبه‌بندی پاسخگویان از ظاهر فیزیکی‌شان به شکل شدیداً مشابهی تغییر می‌کند. باز هم، در میان کسانی که در کف سلسله‌مراتب اجتماعی قرار دارند است که نمره‌ی میانگین پایین‌ترین است. اینکه تعریف مسلط از بدن «مشروع» و «نامشروع» حتی آن‌هایی را متاثر می‌کند که گرایش دارند از مذاقه‌ی مستقیم سرمایه‌ی فیزیکی‌شان خیلی محافظت شود، با این واقعیت نمایش داده شده است که زنان بی‌کار و زنان خانه‌دار گرایش دارند خودشان را هم از لحاظ ظاهر و هم از لحاظ رضایت-وزنی در پایین‌ترین درجه رتبه‌بندی کنند.

به همین منوال، درصد پاسخگویانی که خود را با عنوان «اضافه‌وزن» یا «چاق» توصیف می‌کنند هر چه از زنانی که موقعیت‌های اجتماعی مسلط را اشغال می‌کنند (۱۶٪) به سمت کسانی که مدرک فوق‌لیسانس یا ارشد دارند (۲۳٪)، و زنان طبقه‌ی کارگر (۴۵٪) یا آن‌هایی که بی‌سواد یا کم‌سوادند (۴۴٪) به شدت صعود می‌کند، در حالی که درصد آن‌هایی که وزن خود را «معمولی» توصیف می‌کنند در جهت عکس تغییر می‌کند. برای مردان، این وضعیت کمتر سراسر است. در حالی که پاسخگویان طبقه‌ی کارگر و آن‌هایی که در حرفه یا شغل فنی مدرک

---

<sup>۱۳</sup> Hexis

بنگرید به پاورقی شماره ۱، مربوط به واژه‌ی «ملکه». م.

<sup>۱۴</sup> Cat hexis

متوسطه دارند بیشتر تمایل دارند خود را با عنوان «اضافه وزن» توصیف کنند، تفاوت‌ها در وضعیت شغلی یا آموزشی به صورت قابل توجهی بیشتر از آن‌چه در میان زنان یافت می‌شود تضعیف شده است. در نهایت، پیمایش پاسخگویان را با گزاره‌های «خودم را فرد جذابی می‌دانم» و «خودم را از نظر زیبایی کمتر از میانگین می‌دانم» مواجه کرد. بازهم، پاسخ‌ها اشاره می‌کنند که عاملان اجتماعی از درجات نابرابری از رضایت «سوبژکتیو» درباره‌ی ظاهر خود استفاده می‌کنند. در حالی که بیش از نیمی از پاسخگویانی، هم مردان و هم زنان، که مدرک فوق لیسانس یا ارشد دارند و از سابقه‌ی اجتماعی مسلط برخوردار بوده‌اند خود را جذاب می‌دانستند، برای زنان و مردان طبقه‌ی متوسط این تقریباً به یک سوم کاهش پیدا می‌کند. به همین منوال، زنان طبقه‌ی کارگر (۲۲٪) نسبت به افرادی که موقعیت‌های اجتماعی مسلط را اشغال می‌کنند (۸٪) تقریباً سه برابر احتمال بیشتر دارد که خود را از نظر زیبایی پایین‌تر از میانگین در نظر بگیرند.

چنین نتایجی نشان می‌دهد که تجربه‌ی «سوبژکتیو» از بدن نه می‌تواند به نوع زایشی بیگانگی بازنمایی شده توسط «بدن-برای-دیگری» سارتری تقلیل داده شود، و نه به نوع جسمانی «غیاب» یا «شفافیت» که اغلب در زیر توصیفات پدیدارشناختی «بدن زیسته» قرار می‌گیرد. آنچه چشم‌اندازهای ظاهراً متقابل را با هم متحد می‌کند سکوتی است که با آن روی شرایط/اجتماعی پرده می‌کشند، شرایطی که در ریشه‌ی خودآگاهی بدنی یا، برعکس، اینکه بدن به مثابه‌ی مشهود یا «فراموش‌شده» تجربه شود، قرار دارند. این‌ها در درجه‌ی اول تمایل دارند غفلت کنند از اینکه قدرت/بژکتیوسازی، به عبارتی، تحمیل تعریف خاصی از بدن مشروع و ارزش ویژگی‌های آن، اصلاً جهان‌شمول نیست، برعکس خود با قدرت اجتماعی تناسب دارد. در درجه‌ی دوم، این‌ها تمایل دارند این واقعیت را از قلم بیان‌دازند که آن خصیصه‌هایی که لکه‌دار کردن یا ارزشمندسازی را استنباط می‌کنند (نظیر فربه‌ی و باریکی) خود محصولاتی اجتماعی هستند که به صورت تصادفی در سراسر فضای اجتماعی توزیع نشده‌اند. از این رو، تجربه‌ی بدن به مثابه‌ی معرض خیره‌ی دیگران، بدور از اینکه شرایطی گریزناپذیر از «بودن-در-جهان» باشد، مخصصه‌ی ویژه‌ی کسانی که قادر نیستند تعریف مسلط از فیزیک مشروع را نادیده بگیرند، در حالی که همزمان از ابزارهای تحقق کامل این تعریف محروم شده‌اند. این شکاف بین بازشناسی و مالکیت، بین فیزیک ایده‌آل و کنونی، است که به «آگاهی شیفته‌ی خود از بدنش، به هوشیاری شیفته از جسمانی‌تش» (بورديو، ۲۰۰۸: ۸۶) منجر می‌شود.

برعکس، توانایی تجربه‌ی بدن خود به مثابه‌ی «غیاب»، به عبارتی، به مثابه‌ی مشهود و کاملاً محقق برای بودن، یک هدیه‌ی طبیعت نیست، بلکه به خودی‌خود مزیت نادر کسانی است که، کاملاً به معنی کلمه، نرم را «جاسازی» می‌کنند. این مزیت آن‌هایی است که برایشان هکسیس بدنی مترادف است با کاتکسیس بدنی، سرمایه‌گذاری لیبیدویی در بدن خود که از ظرفیت تحمیل معیارهای ستایش فردی جاری می‌شود و بنیان بازتاب اعتماد به نفس

و قناعت به سمت دیگران را شکل می‌دهد (و از این رو، به صورت متناقضی، در عمل روزمره به مثابه‌ی «غایب» تجربه می‌شود).

## سیماشناسی معنوی طبقه

زیمل می‌نویسد «فیگور انسانی صحنه‌ای است که در آن انگیزش‌های روان‌تن‌شناختی با جاذبه‌ی فیزیکی به نزاع برمی‌خیزند. شیوه‌ی مبارزه و رفع این نبرد به صورت مکرر در هر لحظه‌ی متعاقب سبکی را که طی آن افراد و گونه‌ها خود را به ما ارائه می‌کنند تعیین می‌کند» (زیمل، ۱۹۵۹ [۱۹۰۱]: ۲۷۸). وقتی زیمل در مورد این ویژگی‌های سیماشناختی بدن (و به ویژه صورت) بحث می‌کند، اشاره می‌کند که چگونه «چشمان بسته، سر خم‌شده روی سینه، لب شل و ول، عضلات لخت که صرفاً از جاذبه تبعیت می‌کنند» همگی به مثابه‌ی «شواهدی برای حیات روحانی تقلیل‌یافته» عمل می‌کنند (همان). از آنچه در بالا رفت آشکار می‌شود که مشاهدات زیمل می‌توانند به همان میزان به اندازه و شکل بدن نیز امتداد داده شوند، جایی که تقابل میان صاف و خمیده، مربعی و گرد، سفت و متورم، «بلافاصله به مثابه‌ی نمایه‌هایی از یک سیماشناسی "معنوی" خوانش می‌شوند که به صورت اجتماعی مشخص شده است، یعنی به مثابه‌ی یک ذهن "پست" یا "متمایز"، "طبیعت" طبیعی یا "فرهیخته‌ی" طبیعی» (تمایز: ۱۹۳). در حالی که هدف تحلیل‌های پیشین نشان دادن این بود که عاملان اجتماعی احتمال نابرابری برای داشتن موهبت چنین خصیصه‌هایی فیزیکی دارند که از نظر معنوی قابل قبول هستند، یک عنصر حیاتی از این معادله را کشف نشده باقی گذاشته‌اند. اگر برآستی تفاوت‌های فیزیکی به طبیعی‌سازی تقسیمات-طبقاتی کمک می‌کند (با تغییر شکل دادن آن‌ها به تفاوت‌های درونی «کاراکتر» و «شخصیت»)، پس اندازه‌ی فیزیکی صرفاً نباید با زیباشناسی یا ارزش معنوی سرمایه‌گذاری شود، بلکه نیاز دارد هویت/اجتماعی را نیز نشان دهد. دقیقاً همین تجانس بین ویژگی‌های فیزیکی قابل‌قبول معنوی و موقعیت‌ها در ساختار اجتماعی است که بدن را به چیزی بیش از یک «نماد» از مقام-طبقاتی تبدیل می‌کند، بل به طور موثر آن را به «یک نظریه‌ی جاسازی‌شده برای تقسیم کار» تغییر شکل می‌دهد (مارتین، ۲۰۰۰: ۲۰۲، تاکید از متن اصلی). تفاوت‌های فیزیکی، بیش از آنکه «بیان» ساده‌ای از مقام اجتماعی باشند، «شرحی» کوتاه از این مقام و نوع آن فراهم می‌آورند: «افراد چاق تنبل و بی‌انگیزه هستند. فقیران و بی‌کاران چاق هستند. بنابرین: فقیر و بی‌کار هستند چون منفعل هستند و بلند همتی ندارند.»

برای اندازه‌گیری اینکه آیا عاملان اجتماعی قادر به غیب‌گویی نمایه‌های موقعیت اجتماعی از روی چنین تفاوت‌های فیزیکی نیز هستند یا نه، پیمایش از پاسخگویان خواست انتخاب کنند که فکر می‌کنند کدام سیلوئت بیشتر در بین چهار مقوله‌ی اجتماعی متمایز «معمول» است. این مقولات برای بازتاب تفاوت موقعیت‌ها در فضای اجتماعی انتخاب شدند، و دامنه‌ای از آن‌هایی که مشکوک‌ترین موقعیت‌های اجتماعی را اشغال می‌کردند (یک زن یا مرد

بی‌کار)، تا آن‌هایی که در موقعیت «اثبات‌تری» قرار دارند، ولی همچنان موقعیتی تحت سلطه دارند (یک کارگر زن یا مرد)، تا کسانی که در بالای ساختار اجتماعی قرار می‌گیرند را شامل می‌شد. در میان این آخری‌ها، پرسشنامه بین آن‌هایی که مقام خود را بیشتر از یک موقعیت مسلط/اقتصادی می‌گرفتند (یک مرد یا زن تاجر) و آن‌هایی که بیشتر اعتبار فرهنگی داشتند (یک هنرمند مرد یا زن) تمایز قائل شد تا این را اندازه بگیرد که آیا ادراک بدن‌ها بین تفاوت‌های مبتنی بر نوع خاص مقام اجتماعی تبعیض قائل می‌شود یا نه.

نتایج طبقه‌بندی‌های پاسخگویان در شکل‌های ۵ و ۶ خلاصه شده است، که سه سیلوئتی را که بیشتر به هر کدام از چهار مقوله‌ی اجتماعی منصوب می‌شد را از لحاظ سابقه‌ی اجتماعی پاسخگویان ارائه می‌کند. به علاوه، این شکل‌ها درصد پاسخگویانی که گفته‌اند نمی‌دانند کدام فیگور بدن را به یک مقوله‌ی خاص منصوب کنند را نیز نشان می‌دهند. این شکل‌ها تا همینجا نیز فاش می‌کنند که، در حالی که اقرار می‌کنیم یک تمرین طبق‌بندی این چنینی کمی تصنعی است (نه تنها به خاطر تقلیل شکل بدن به بازنمایی‌های دو-بعدی، بلکه به خاطر انتزاع آن از کل سیستم ویژگی‌هایی که عاملان برای طبقه‌بندی از آن استفاده می‌کنند، که سوای هکسیس بدنی، از جمله شامل نمایه‌های آرایشی و البسه‌ای نیز هست)، مشخص است که برای پاسخگویان اساساً بی‌معنا نیست. برای اکثریت پاسخ‌ها، تنها یکی از هر ده پاسخگو ابراز کرد که نمی‌داند کدام نوع-بدن را به یک مقوله‌ی اجتماعی خاص منصوب کند، در حالی که برای دیگران نسبت پاسخ‌های «نمی‌دانم» هرگز بیشتر از ۲۰٪ نشد. به علاوه، این واقعیت که سه سیلوئتی که بیشتر از همه انتخاب شدند توانستند بین نیم و سه-ربع از پاسخ‌ها برای مقوله‌ای خاص را در یک گروه جای دهند، بیش از پیش نشان می‌دهد که عاملان قادرند مشخصه‌های فیزیکی و اجتماعی را با هم معادل کنند.

مقایسه‌ی طبقه‌بندی‌های پاسخگویان از طبقات اجتماعی متفاوت نیز توافق قابل‌توجهی برای اینکه کدام سیلوئت به یک مقوله‌ی اجتماعی خاص منصوب می‌شود را فاش می‌کند. به استثنای یکی از مقولات (مرد هنرمند)، هیچ‌کدام از انواع-بدن انتخاب‌شده تفاوت‌های معنادار آماری از لحاظ طبقه‌ی اجتماعی پاسخگویان نشان ندادند. یکی از چیزهایی که پاسخگویان به وضوح روی آن توافق داشتند این است که آن‌هایی که در مشکوک‌ترین حوزه‌های فضای اجتماعی اقامت دارند - در این مورد، «بی‌کاران» (هم مرد و هم زن) - به احتمال بیشتری بی‌ارزش‌ترین (یعنی فربه) فیزیک را دارند. تنها بیش از نیمی از پاسخگویان از هر طبقه بی‌کاری را با فربه‌ترین سیلوئت مربوط کردند (انواع ۸-۱۱)، بلکه به علاوه تقریباً هیچ‌کدام از آن‌ها فیزیک زن و مرد ایده‌آل (به ترتیب انواع ۵ و ۴) را به مرد یا زن بی‌کار منصوب نکردند. به نظر می‌رسد همین امر برای مقوله‌ی «کارگران یدی» نیز صادق باشد، گرچه در اینجا باز هم تفاوت‌های معنادار بین مردان و زنان ظاهر می‌شود. به ویژه در مورد «کارگران زن»، پاسخگویان باز هم به احتمال بیشتری انواع-بدن بزرگتر (انواع ۶-۸) را به این مقوله منصوب کردند، و کمتر

تمایل داشتند زنان طبقه‌ی کارگر را با مطلوب‌ترین فیزیک (کمتر از ۴٪ از پاسخگویان از هر طبقه‌ی اجتماعی نوع ۴ را به عنوان فیزیک زن معمولی در طبقه‌ی کارگر انتخاب کردند) برابر بگیرند.

طبقه‌بندی «کارگران» مرد کمتر سر راست بود. اولین نکته‌ی قابل اشاره این است که پیوند سنتی میان مردانگی طبقه‌ی کارگر و عضلانی بودن با قدرت خاصی از قضاوت‌های پاسخگویان بیرون نمی‌آید. کمتر یکی از هر پنج پاسخگو، از هر طبقه‌ی اجتماعی، یک فیزیک عضلانی را به عنوان معمول‌ترین فیزیک برای «کارگران مرد» انتخاب کرد، و پاسخگویان طبقه‌ی کارگر و طبقه‌ی متوسط پایین تا حدودی بیشتر تمایل داشتند عضلانی‌ترین فیزیک (نوع ۶) را به عنوان پرچمدار این مقوله انتخاب کنند. به هر روی، رابطه‌ی واضح بین «طبقه‌ی کارگر» و فیزیک نامطلوب‌تر، آنگونه که در مورد زنان بود، برای این مقوله کمتر مشهود بود، چراکه اعضای از طبقه‌ی مسلط (۱۶٪) حتی تا حدودی بیشتر از خود پاسخگویان طبقه‌ی کارگر (۹٪) تمایل داشتند آن‌ها را با فیزیک مرد ایده‌آل (نوع ۵) نسبت بدهند. به طور کلی، به نظر نمی‌رسد که برابری مطلوب‌ترین شکل بدن با گروه‌های اجتماعی مسلط و لکه‌دارترین فیزیک با گروه‌های اجتماعی تحت سلطه، کاملاً با ادراک اجتماعی از بدن مرد همخوانی داشته باشد. طبقه‌بندی‌های نوع اجتماعی سوم، «مرد تاجر» این امر را تایید می‌کند. به نظر می‌رسد پاسخگویان احتمال بیشتری داشته باشد یک فیزیک فربه را به این مقوله منصوب کنند تا به «کارگر مرد» (حتی با اینکه باز هم اینطور در نظر گرفته می‌شود که تاجران مرد نوع-بدن چابک‌تری نسبت به «بی‌کاران» داشته باشند). با این حال، در درجات تصدیق پاسخگویان به برابری فربه‌ی و جهان کسب‌وکار کمی اختلاف بین طبقات اجتماعی وجود دارد. جالب اینجاست که پاسخگویان طبقه‌ی کارگر درباره‌ی اینکه کدام بدن بیشتر در بین «تاجران مرد» واقعاً معمول است بیشتر اختلاف نظر دارند، و ۱۰٪ از پاسخگویان همچنان ایشان را به فیزیک مرد «ایده‌آل» منصوب می‌کنند (در برابر ۴٪ از پاسخگویان با سابقه‌ی مسلط)، و یکی از هر سه پاسخگو (۳۴٪)، در برابر یکی از هر پنج نفر از طبقات متوسط بالا و مسلط، آن‌ها را به چابک‌ترین انواع-بدن (انواع ۳-۵) منصوب می‌کند.

اینکه ادراک بدن‌های طبقاتی با قدرت در مسیر خطوط جنسیتی عمل می‌کند، وقتی به شیوه‌ی طبقه‌بندی معمول‌ترین فیگور برای یک «تاجر زن» از سوی پاسخگویان نگاه می‌کنیم، حتی واضح‌تر نیز می‌شود. نزدیک به ۳۰٪ از پاسخگویان هم از طبقه‌ی کارگر (۲۸٪) و هم با سابقه‌ی مسلط (۳۰٪) مطلوب‌ترین نوع-بدن را به ایشان منصوب کردند، در حالی که دو-سوم از پاسخگویان طبقه‌ی کارگر (۶۵٪) و تقریباً سه-ربع از آن‌هایی که در بالای سلسله‌مراتب اجتماعی قرار دارند (۷۳٪) یک فیزیک چابک (انواع ۳-۵) را به عنوان معمول‌ترین نوع برای «تاجران زن» انتخاب کردند. این نتایج بیش از پیش این نکته را تایید می‌کنند که چگونه طبقه‌بندی/اجتماعی بدن‌ها به صورت ذاتی به طبقه‌بندی جنسیتی گره می‌خورد. به ویژه در بین کسانی که موقعیت تحت سلطه در تقسیم جنسیتی کار را اشغال می‌کنند (یعنی زنان) است که می‌توان نزدیک‌ترین تناظر را پیدا کرد، هم از لحاظ توزیع بالفعل اندازه‌ی فیزیکی و هم از لحاظ ارزش‌گذاری نمادین آن، بین ارزش اجتماعی و فیزیکی.



با این حال بیش-تعینی ذاتی مشخصه‌های اجتماعی و جنسی به ادراک از بدن زنان محدود نمی‌شود. شیوه‌ی دیگری نیز هست که شماهای طبقه‌بندی‌کننده‌ی سازمان‌دهنده به ادراک تفاوت‌های فیزیکی تمایل می‌یابند معادل‌هایی بین موقعیت در تقسیم کار اجتماعی و جنسی تاسیس کنند. این امر به وضوح خاصی توسط شیوه‌ای که طی آن پاسخگویان بین بدن مردانی که قدرت/اقتصادی دارند (مرد «تاجر») و آن‌هایی که با اعتبار فرهنگی مرتبط می‌شوند (مرد «هنرمند») تفاوت قائل می‌شوند، نشان داده شده است. این طبقه‌بندی‌ها نشان می‌دهند که این تقابل بین اعتبار «زمانی» و «روحانی» به مثابه‌ی شکل خاصی از تقابل بین مردانگی و زنانگی درک می‌شود. در حالی که بیشتر پاسخگویان اولی را به یک فیزیک بزرگ، سنگین و از این رو مردانه منصوب می‌کنند، تمایل دارند به صورت بی‌تناسبی مردانی را که درگیر تولید فرهنگی هستند با بدن نحیف و زنانه (انواع ۲ و ۳) مرتبط کنند، و هر چه در سلسله‌مراتب اجتماعی بالاتر رویم، این امر بیشتر نیز می‌شود. مهم‌تر این واقعیت که این تقابل بین «سنگین» و «سبک» بدون اساس در توزیع بالفعل تفاوت‌های-وزنی بین پاره‌طبقات (همانطور که در جدول ۱ نشان داده شده است) نیست، و به نوبه‌ی خود به مشروع‌سازی این تقابل (با ریشه در ترکیب‌بندی سرمایه در عوض حجم) به مثابه‌ی امری ظاهراً ریشه‌دار در طبیعت، و به طور خاص طبیعت جنسی کمک می‌کند.<sup>۷</sup>

آنچه این طبقه‌بندی‌ها نشان می‌دهند این است که ادراک اجتماعی بدن از همان شماهای طبقه‌بندی‌کننده‌ای استفاده می‌کند که ادراک و ارزیابی از کل کائنات ابژه‌ها، اعمال و ویژگی‌های تشکیل‌دهنده‌ی «سبک‌زندگی» گروه‌های اجتماعی مختلف را متأثر می‌کند، و همانطور که تمایز استدلال می‌کند، «آغازهای ابژکتیوسازی را در جفت‌های صفات آنتاگونیستی استفاده‌شده برای طبقه‌بندی و وصف افراد یا ابژه‌ها در متنوع‌ترین حوزه‌های عمل دریافت می‌نماید» (تمایز: ۴۶۸). این امر در استفاده‌های مختلف از یک تقابل که برای وصف اجتماعی (و جنسی) اعمال، ویژگی‌ها و بدن‌ها مرکزی است، قابل مشاهده است، به عبارتی بین «سنگین» و «سبک» (و جمعی از تقابل‌های همگنی که به صورت ضمنی می‌رساند: مادی/روحانی، زمخت/پالوده، بدن/ذهن، و غیره). وصف‌کننده‌ی «سنگین»، وقتی از سوی گروه‌های تحت سلطه، و به ویژه (البته نه به صورت انحصاراً) از سوی مردان طبقه‌ی کارگر، استفاده شود، تمایل دارد با معنای مثبت سرمایه‌گذاری شود و نشانه‌ی هرآنچیزی باشد که محکم («مخصوص کار سنگین»، مقوی («سوخت سنگین»)، و البته قابل اتکا و رک و راست («شخصیت منسجم»)). برعکس، استفاده‌های عمومی از اصطلاح «سبک» اغلب معنایی منفی دارد، و به صورت ضمنی به هر آنچیز (و هر آنکس) اشاره می‌کند که فاقد جوهر، جربزه و «جنم» («یارو سبک‌وزنه») باشد، بیش از حد معتدل، تنگ‌نظر یا شل‌وول باشد، و البته بیش از حد دست‌وچلفتی و زن‌صفت باشد (همجنسگرایی اغلب به مثابه‌ی «سبک دمپایی»<sup>۱۵</sup> بودن یا اخیراً «آدم سبک»<sup>۱۶</sup> بودن توصیف می‌شود). در مقابل، ادراک مسلط از بدن، از همین تقابل استفاده

<sup>۱۵</sup> light in one's loafers

اصطلاحی عامیانه کنایه از همجنسگرایی. م.

<sup>۱۶</sup> a light one

می‌کند، ولی آن را برعکس می‌کند. مسلط وقتی اصطلاح «سنگین» را برای بدن به کار می‌برد، اغلب آن را معانی منفی سرمایه‌گذاری می‌کند، و به ویژگی‌هایی ارجاع می‌دهد که افراطی («آرایش سنگین») یا زمخت («سنگین نوشی»)، و البته منفعلانه («قدم سنگین»)، مادی‌گرایانه و از این رو فاقد موشکافی، جان و هوشمندی (کسی که «کند ذهن» باشد) در نظر گرفته می‌شوند. در برابر این قرار، ایشان هرآنچیزی را قرار می‌دهند که «سبک» باشد، به عبارتی برازنده («ظریف کاری»)، محیل («عطر سبک»)، و البته پالوده و پیچیده.

باز هم این واقعیت که چنین طبقه‌بندی‌هایی بدون مبنایی در توزیع ابژکتیو سرمایه‌ی فیزیکی بین طبقات نیستند (همانطور که تفاوت‌گذاری‌های اجتماعی شاخص توده‌ی بدنی ارائه‌شده در جدول ۱ نشان می‌دهد) صرفاً به تاکید بر مکانیزم «علیت دایره‌ای»<sup>۱۷</sup> ای کمک می‌کند که «هم در ابژکتیویته، به شکل تقسیمات ابژکتیو، و هم در سوژکتیویته، به شکل شماهای شناختی که به خاطر سازماندهی‌شان مطابق این تقسیمات، ادراک از این تقسیمات ابژکتیو را سازماندهی می‌کنند، تفکر را درون روابط مشهود سلطه‌ی ترسیم‌شده مبحوس می‌کنند» (بورديو، ۲۰۰۱: ۱۱). به بیان دیگر، از آنجا که سهم قابل‌توجهی از توزیع تفاوت‌ها در اندازه‌ی فیزیکی مدیون همان سیستم تقسیمات-طبقاتی است که شماهای طبقه‌بندی‌کننده – که این تفاوت‌ها از طریق آن درک می‌شود – را ساختار می‌دهد، این تفاوت‌ها تمایل دارند مشخصه‌ی مصنوع این تقسیمات را طبیعی‌سازی کنند و آن‌ها را به گونه‌ی به نظر برسانند که گویی از ابژکتیویته‌ی گریزناپذیر طبیعت ریشه گرفته‌اند.

## یک خصیصه‌ی «دورگه»<sup>۱۷</sup>

با این حال، یک دلیل اساسی‌تر نیز برای چرایی تفاوت‌های-وزنی وجود دارد که به طور خاص به چنین شیوه‌ی تاثیرگذاری به طبیعی‌سازی تقسیمات-طبقاتی کمک می‌کند. در واقع، معاصرترین سیستم‌های اجتماعی به وسیله‌ی این واقعیت مشخص می‌شوند که مشخصه‌های بدنی – به ویژه آن‌هایی که به خصیصه‌های نسبتاً «ثابت» نظیر جنسیت زیست‌شناختی، قومیت یا ناتوانی فیزیکی مربوط می‌شوند – دیگر نمی‌توانند به مثابه‌ی توجیه‌هایی مشروع برای تفاوت در مقام اجتماعی به کار گرفته شوند. حتی قوی‌تر از آن، مستثنی کردن عاملان از موقعیت‌های اجتماعی بر اساس چنین خصیصه‌هایی اغلب تحت پیگردهای قانونی قرار می‌گیرند. در حالی که ارجاع به خصیصه‌های موروثی می‌تواند کارکردی به مثابه‌ی ابزاری برای توضیح تفاوت-مقام در نظم اجتماعی فئودالی باشد، چنین ارجاعی با عدالت-اجتماعی<sup>۱۸</sup> مسلط در جوامعی که در آن مقام، به ویژه از طریق کنش مشروع‌ساز سیستم

---

به مانند پاورقی قبلی. در فرهنگ ایرانی سبکی معانی ضمنی مشابهی دارد، هرچند کمتر به همجنسگرایی کنایه می‌زند: «سنگین باش»، «خودت رو سبک نکن»، و ضرب‌المثل‌هایی نظیر «درخت هرچه بارش بیشتر باشد افتاده تر است»، همگی نشان‌هایی از پیوند معانی مثبت با سنگینی و معانی منفی با سبکی دارند. م.

<sup>۱۷</sup> Hybrid

<sup>۱۸</sup> sociodicy

آموزشی، قرار است محصول شایستگی فردی باشد در تراز قرار می‌گیرد. با این حال دقیقاً از همین منظر است که دلالت وزن-بدن بیرون می‌زند. وزن فرد به واقع از وجوه ظاهری آشکار دیگر او متمایز است، چراکه پنداشته می‌شود اصولاً تحت کنترل فردی است و از این رو به مثابه‌ی مسئله‌ی مسئولیت فردی قلمداد می‌شود (بنگرید به کانمان<sup>۱۹</sup>، ۱۹۶۸؛ دیونگ<sup>۲۰</sup>، ۱۹۸۰). نه علم ژنتیک معیوب و نه اقبال بد، که فقدان ذاتی کف-نفس و تهذیب-نفس به عنوان علل اصلی بدن فربه در نظر گرفته می‌شوند. همانطور که دیوگ مشاهده می‌کند: «چاق‌ها اشتراکاتی خیلی بیشتری با کسانی دارند که دارای لکه‌ی شخصیت‌شناختی هستند، تا کسانی که ناتوانی فیزیکی دارند» (۱۹۸۰: ۸۵). چاق بودن، بیش از هر چیز نشانه‌ای است از *نخو/ستن* لاغر بودن و از این رو فرد به صورت خودخواسته لکه‌داری خود را انتخاب می‌کند.

من استدلال می‌کنم دقیقاً همین مشخصه‌ی «دورگه» تفاوت-وزنی – که در میانه‌ی راه طبیعت و فرهنگ، «بودن» و «داشتن»، یک هدیه یا یک دست‌آورد، معلق شده است – است که آن را به چنین وسیله‌ی موثری برای مشروع‌سازی تفاوت‌های-طبقاتی تبدیل می‌کند. وزن فرد در حالی که به صورت انکارناپذیری «از گوشت و پوست» است و از این رو در افسون و کاریزمای یک هدیه‌ی طبیعی سهیم می‌شود، اما همزمان به مثابه‌ی ملموس‌ترین نمایه‌ی درجه‌ی قدرت-اراده و کف-نفس او نیز خوانش می‌شود. به این معنا، یک فیگور خوش-مدیریت‌شده بی‌شابهت به نمایش ماهرانه‌ی صلاحیت فرهنگی و زبانی برای فراهم کردن دلیل «طبیعت فریخته»ای که دارای «تمام ظواهر مرحمت یا هدیه است و با این حال به‌دست‌آورده شده و از این رو "سزاوار" است» نیست (بورديو، ۱۹۹۳: ۲۳۵). برعکس، یک فیزیک فربه فراهم کننده‌ی غایت «بازنمایی بصری عدم-کنترل» است (ریتنباو<sup>۲۱</sup>، ۱۹۸۲)، که به ناتوانی صاحبش در استعلای انگیزه‌های اولیه، افسار زدن به اشتهاها «پست» و از این رو غلبه بر «طبیعت»، شهادت می‌دهد. پس جای تعجب نیست که بدن فربه به عنوان یک «عذر برای نژادپرستی طبقاتی» ایده‌آل «که عامیانه را با هر چیز سنگین، زمخت و چاق مربوط می‌کند» عمل می‌نماید (تمایز: ۱۷۸). از این رو ستایش معاصر از لاغری و ملازمت لکه‌دار کردن فربه‌ی، با کمک به تغییر شکل دادن محصولی از ضرورت اجتماع به مسئله‌ای از «شخصیت یا کاراکتر»، کمکی حیاتی به فرآیندی می‌کند که طی آن «شرایط اجتماعی ضروری برای کسب اشکال هکسیس بدنی، در عوض شکل‌های با واسط اجتماعی که به طور مستقیم به روابط فرهنگی سلطه و محرومیت، به غلط به مثابه‌ی ملکه‌ای طبیعی، فردی، معنوی درک شده است» (چارلزورث<sup>۲۲</sup>، ۲۰۰۰: ۱۵۸).

---

<sup>۱۹</sup> Cahnman

<sup>۲۰</sup> DeJong

<sup>۲۱</sup> Rittenbaugh

<sup>۲۲</sup> Charlesworth

## جمع بندی

در یک گزاره‌ی کلیدی در تمایز که به بدن می‌پردازد، بورديو مشاهده می‌کند:

بنیادی‌ترین اصول هویت و وحدت طبقاتی، آن‌هایی که در ناخودآگاه قرار گرفته‌اند، متاثر می‌شدند اگر، در نقطه‌ی قطعی رابطه با بدن، طبقه‌ی تحت سلطه خود را صرفاً از چشمان طبقه‌ی مسلط می‌دید، به عبارتی از لحاظ تعریف مسلط لز بدن و کاربردهای آن.

(تمایز: ۳۸۴)

این امر به یکی از استدلال‌های محوری کتاب چفت می‌شود، به عبارتی این که برخی از موقرترین (به دلیل اینکه به بهترین شکل مخفی شده‌اند) اشکال سلطه‌ی-طبقاتی خود را در آن وجوهی از عمل روزمره تحمیل می‌کنند که کمترین تمایل در بیان جامعه‌شناسان برای نگاه به آن‌ها وجود دارد، یعنی در حوزه‌های ظاهراً دنیوی تغذیه، البسه یا مراقبت از بدن. هدف این فصل نشان دادن این امر بود که ستایش معاصر از لاغری (و لکه‌دار کردن فربه‌ی هم‌داستان با آن)، بدور از اینکه مسئله‌ای آرایشی باشد، تشکیل‌دهنده‌ی شکل شدیداً مهملکی از خشونت نمادین است. در درجه‌ی نخست، از آنجا که این امر عاملان تحت سلطه را در وجهی از هویتشان متاثر می‌کند که، مثلاً به مانند ذائقه‌ی غذایی، به برخی از عمیق‌ترین ملکه‌های طبقاتی متصل شده است. این امر که وقف تمامی ضرورت‌های «ذات ثانوی» شده است، نه تنها آن را نسبت به کنترل آگاهانه مقاوم می‌کند، بلکه منجر به کشش در برابر حفظ استانداردهای مسلط برای تجربه‌ی تعالی فیزیکی به شیوه‌ی شکستی فردی و خود-مقصرشماری می‌شود («ز من قوی‌تره» یا «می‌تونم کاریش کنم»)، به عبارتی، به مثابه‌ی شکلی از شرم فرهنگی که نمی‌تواند خود را به مثابه‌ی شرمی فرهنگی فرض بگیرد. در درجه‌ی دوم، از آنجا که آیین معاصر سلامت و لاغری دقیقاً همان وجوهی از سبک‌زندگی طبقه‌ی کارگر را هدف می‌گیرد که نه تنها بنیان تعریف نسبتاً خودمختارانه از هویت طبقاتی را فراهم می‌کند - که به واضح‌ترین شکل ممکن توسط ارزشمندسازی عامیانه‌ی «رجلیت و هر آنچه که آن را تولید و حمایت می‌کند (غذا و نوشیدنی "قوی"، کار و تمرین سنگین)» (تمایز: ۳۸۴) - بلکه فراهم‌کننده‌ی مجموعه‌ای از «تجملات» منقوش در جهانی است که در غیر این صورت از روی ضرورت شایع می‌شد. در حالی که تمایز مکرراً تاکید می‌کند که دقیقاً در همین شیوه‌های استفاده، ادراک و رفتار با بدن است که طبقه‌ی کارگر نسبت به سبک زندگی مسلط بی‌اعتنایی می‌کند، مسئله همچنان این باقی می‌ماند که تا چه حد «هدونیسیم واقع‌کرا» (تمایز: ۳۹۴) که ذائقه‌های عامیانه را متاثر می‌کند، می‌تواند علیه تاثیرات تملک‌زدایی نمادینی باشد که همراه تحمیل زیباشناسی بدنی مسلط است. ظرفیت گروه‌های تحت سلطه، در مواجهه با ازدیاد خروجی‌های

نمادین مختص انتشار این زیباشناسی - که امروزه به وسیله‌ی اشکال مختلف «سبک‌زندگی» یا تلویزیون «زندگی - دوباره»<sup>۲۳</sup> (بنگرید به وود و سکگز<sup>۲۴</sup>، ۲۰۱۱) خلاصه می‌شود - برای تحمیل و حفظ معیارهای خود از ادراک بدن به طور روزافزونی محدود به نظر می‌رسد. در حالی که این فصل تظاهر نمی‌کند که پاسخی جامع به این مسئله داده باشد، با این حال تلاش کرده است تا نشان دهد که تحمیل سبک‌زندگی مسلط، و اشکالی از شرم فرهنگی که این تحمیل می‌زاید، کاملاً به ورای قلمروی «فرهنگ مشروع» گسترش می‌یابد. به این معنا، درس کلیدی تمایز این است که جامعه‌شناسی ذائقه که عنصری بی‌کم‌وکسر از جامعه‌شناسی سلطه‌ی اجتماعی است، شاید بیش از همیشه مقتضی است، به خصوص که چنین سلطه‌ای به طور روزافزون به شیوه‌ای عمل می‌کند که توسط «تعویض فریبندگی با سرکوب، روابط عمومی با پاسبانی، تبلیغات با والدی‌گری، دستکش مخملین با مشت آهنین، انضمام نمادین طبقات تحت سلطه را به وسیله‌ی تحمیل نیازها در عوض تلقین نُرَم‌ها دنبال می‌کند» (تمایز: ۱۵۴).

## یادداشت‌ها

- ۱- سال‌های مندرج در کروش نشانگر سال نشر نسخه‌ی فرانسوی اصلی متون است.
- ۲- شاخص توده‌ی بدنی از روی مربع کردن تقسیم وزن فرد به کیلوگرم بر قد او به متر محاسبه می‌شود
- ۳- تصادفاً این امر تعریف «ریختار» را بسیار به کاربرد آن در علوم زیستی نزدیک‌تر می‌کند، که در آن از این اصطلاح برای اشاره به استقامت فیزیکی و روانشناختی فرد استفاده می‌شود.
- ۴- تحلیل‌های ارائه‌شده در اینجا در واقع بخشی از یک پروژه‌ی پژوهشی بزرگتر مولف هستند که برخی از بینش‌های محوری تمایز را بر تحلیل قیاسی عادات غذایی، تمرین‌های ورزش، مراقبت شخصی و نگرانی‌های مربوط به وزن اعمال می‌کند.
- ۵- برای تحلیل واریاسیون‌ها در شاخص توده‌ی بدنی نه تنها از لحاظ سرمایه‌ی-حجمی کل عاملان، بلکه مطابق ترکیب‌بندی خاص ساختار سرمایه‌ی ایشان، ضروری بود که یک آرایه‌شناسی شغلی بر ساخت شود که نه تنها بین موقعیت-طبقاتی کل عاملان تفاوت می‌گذاشت (یعنی، اینکه آیا ایشان به طبقه‌ی کارگر متعلق هستند، به لبه‌های پایینی یا بالایی خرده-بورژوازی یا طبقه‌ی مسلط)، بلکه کارکردهای-طبقاتی را نیز متمایز می‌کرد، کارکردهایی که مطابق نوع خاص سرمایه متمایز می‌شوند (فرهنگی در برابر اقتصادی) و در ساختار-سرمایه‌شان پیش‌سلط است. با توجه به بزرگی حجم نمونه ( $N=11,972$ ) پیمایش استفاده‌شده برای این تحلیل‌ها (پیمایش سلامت ملی بلژیک، ۲۰۰۴)، مشخص کردن دقیق پاره‌طبقات هم درون طبقه‌ی مسلط و هم در خرده‌بورژوازی ممکن بود. با حرکت از پاره‌های مسلط به پاره‌های تحت

---

<sup>۲۳</sup> makeover

<sup>۲۴</sup> Wood and Skeggs

سلطه‌ی طبقه‌ی مسلط، آرایه‌شناسی بین مالکان کمپانی‌های خصوصی بزرگ (تجار شاغل)، مدیران رده‌بالا هم در بخش خصوصی و هم در بخش عمومی، اعضای حرفه‌ها (کسانی که موقعیتی میانی در طبقه‌ی مسلط را اشغال می‌کنند)، استادان آموزش عالی و نیز پژوهشگران علمی ارشد، و در نهایت کسانی که در درون میدان‌های تولید فرهنگی قرار گرفته‌اند (هنرمندان، خبرنگاران، منتقدان، ...) تفاوت می‌گذاشت. تمایزی مشابه در لبه‌های بالایی طبقه‌ی متوسط بین آن‌هایی درگیر بخش مالی (املاک، بیمه، بانکداری، ...)، مدیران اجرایی، خدمات اجتماعی و پزشکی (درمان‌گران، فیزیوتراپ‌ها، ...) و معلمان مدارس متوسطه برقرار شد. به علاوه، طبقه‌بندی شغلی، درون مقوله‌ی کم‌وبیش ناهمگن «کارکنان مذهبی»، بین مشاغلی که شامل فعالیت‌های اداری سنتی و آن‌هایی که درجات بیشتری از آنچه کالینز<sup>۲۵</sup> (۱۹۹۲) «کار گفامنی» می‌نامد، به عبارتی مشاغلی که بر کار «روی-صحنه» معرفی و بازنمایی متمرکز هستند (پذیرگران، منشی‌ها، ...) که سرمایه‌گذاری‌های ویژه‌ای در ظاهر و رفتار می‌طلبند، نیز تفاوت می‌گذاشت.

۶- مولف شدیداً به آر. کارمانز و کار پرارزش وی در کمک به بر ساخت این شکل‌ها مدیون است.

۷- این همراهی فرهنگ، به ویژه فرهنگ آموزشی، با زنانه و زن‌صفتانه و پیامدهای آن برای بازتولید نابرابری‌های طبقاتی پیش‌تر توسط مولفانی نظیر هوگارت<sup>۲۶</sup> (۱۹۵۷)، به ویژه ff۲۹۴ و ویلیس<sup>۲۷</sup> (۱۹۷۷)، و اخیراً کانل<sup>۲۸</sup> (۲۰۰۰)، به ویژه ff۱۳۱ و رئای<sup>۲۹</sup> (۲۰۰۲)، و نیز خود بورديو (b۱۹۷۷: ۶۶۷) در یکی از کنکاش‌هایش در زبان‌شناسی، مورد بحث قرار گرفته است.

---

<sup>۲۵</sup> Collins

<sup>۲۶</sup> Hoggart

<sup>۲۷</sup> Willis

<sup>۲۸</sup> Connell

<sup>۲۹</sup> Reay

## REFERENCES

Bourdieu, P. (1977a) *Outline of a Theory of Practice*, Cambridge: Cambridge University Press.

Bourdieu, P. (1977b) 'The economics of linguistic exchanges', *Social Science Information*, 16: 645 – 668.

Bourdieu, P. (1984) *Distinction. A Social Critique of the Judgment of Taste*, Cambridge: Harvard University Press.

Bourdieu, P. (1993) [1968] 'A sociological theory of art perception', in P. Bourdieu (ed.), *The Field of Cultural Production*, New York: Columbia University Press, 215 – 237.

Bourdieu, P. (2000) *Pascalian Meditations*, Stanford: Stanford University Press.

Bourdieu, P. (2001) *Masculine Domination*, Stanford: Stanford University Press.

Bourdieu, P. (2008) *The Bachelor's Ball. The Crisis of Peasant Society in Béarn*, Cambridge: Polity Press.

Cahnman, W. (1968) 'The stigma of obesity', *Sociological Quarterly*, 9 (3): 283 – 299.

Canguilhem, G. (1978) *On the Normal and the Pathological*, London: D. Reidel.

Charlesworth, S.J. (2000) *A Phenomenology of Working Class Experience*, Cambridge: Cambridge University Press.

Collins, R (1992) 'Women and the production of status cultures', in M Lanont and M Fourrier (eds), *Cultivating Differences. Symbolic Boundaries and the Making of Inequality*, Chicago: University of Chicago Press, 213 – 231.

Connell, RW (2000) *The Men and the Boys*, Cambridge: Polity Press.

Darnon, M (2009) 'The fifth element: social class and the sociology of anorexia', *Sociology*, 43(4): 717 – 733.

DeJong, W (1980) 'The stigma of obesity: the consequences of naive assumptions concerning the causes of physical deviance', *Journal of Health and Social Behavior*, 21 (1): 75 – 87.

Goffman, E. (1951) 'Symbols of class status', *British Journal of Sociology*, 2 (4): 294 – 304.

Halbwachs, M (1912) *La Théorie de l'Homme Moyen. Essai sur Quêtelet et la Statistique Morale*, Paris: Felix Alcan.

Hoggart, R (1957) *The Uses of Literacy*, Harmondsworth: Penguin.

Kant, I. (2000) [1790] *Critique of the Power of Judgment* (ed. P. Guyer; transl. P. Guyer and E. Matthews), *The Cambridge Edition of the Works of Immanuel Kant*, Cambridge and New York: Cambridge University Press.

Martin, J.L. (2000) 'What do animals do all day? The division of labor, class bodies, and totemic thinking in the popular imagination', *Poetics*, 27: 195 – 231.

Mauger, G. and Fossé-Poliak, C. (1983) 'Les loupards', *Actes de la Recherche en Sciences Sociales*, 50: 49 – 68.



Monaghan, L.F. (2007) 'Body mass index, masculinities and moral worth: men's critical understanding of weight-for-height', *Sociology of Health and Illness*, 29 (4): 584 – 609.

Reay, D. (2002) 'Shaun's story. Troubling discourses of white working-class masculinities', *Gender & Education*, 14 (3): 221 – 234.

Ritenbaugh, C. (1982) 'Obesity as a culture-bound syndrome', *Culture, Medicine & Psychiatry*, 6 (4): 347 – 361.

Schwartz, O. (1990) *Le Monde Privé des Ouvriers. Hommes et Femmes du Nord*, Paris: Presses Universitaires de France.

Simmel, G. (1959) *Essays on Sociology, Philosophy and Aesthetics*, New York: Harper.

Warren, M, Turner, K, Moore, V. and Davies, M (2007) 'Bodies, mothers and identities: rethinking obesity and the BM', *Sociology of Health and Illness*, 29 (1): 97 – 111.

Willis, P. (1977) *Learning to Labour. How Working-Class Kids Get Working-Class Jobs*, Farnborough: Saxon House.

Wood, H and Skeggs, B. (2001) *Reality Television and Class*, Basingstoke: Palgrave Macmillan.

جدول 1 مشخصه های اندازه بدن بر اساس جنسیت و پاره طبقه

|                                    | Avg. BMI <sup>a</sup> |                   | % BMI <18.5<br>کم وزنی |            | % BMI 25-30<br>اضافه وزنی |             | % BMI >30<br>چاقی |             | میانگین قد <sup>a</sup><br>بر حسب سانتی متر |              | N           |             |
|------------------------------------|-----------------------|-------------------|------------------------|------------|---------------------------|-------------|-------------------|-------------|---|--------------|-------------|-------------|
|                                    | ♂                     | ♀                 | ♂                      | ♀          | ♂                         | ♀           | ♂                 | ♀           | ♂   | ♀            | ♂           | ♀           |
|                                    | *                     | *                 |                        |            |                           |             |                   |             | *   | *            |             |             |
| <b>طبقه مستقل</b>                  | <b>25.0</b>           | <b>22.9</b>       | <b>0.8</b>             | <b>8.1</b> | <b>46.9</b>               | <b>18.1</b> | <b>9.0</b>        | <b>5.3</b>  | <b>178.6</b>                                | <b>165.4</b> | <b>319</b>  | <b>233</b>  |
| تاجران کارفما                      | 25.9 <sup>b</sup>     | n.a. <sup>c</sup> | 0.0                    | n.a.       | 58.7                      | n.a.        | 15.2              | n.a.        | 179.3                                       | n.a.         | 46          | 10          |
| مدیران ارشد                        | 25.2                  | 23.1              | 1.9                    | 7.8        | 55.3                      | 25.5        | 9.3               | 11.8        | 179.5                                       | 165.7        | 109         | 52          |
| حرفه ها                            | 24.6                  | 22.1              | 0.0                    | 11.8       | 43.0                      | 14.7        | 6.9               | 4.4         | 177.8                                       | 166.2        | 69          | 69          |
| تحصیلات عالی و پژوهشگری            | 24.8                  | 23.4              | 0.0                    | 4.5        | 43.1                      | 21.2        | 7.8               | 7.6         | 179.1                                       | 166.2        | 51          | 66          |
| تولیدکنندگان فرهنگی و هنرمندان     | 23.9                  | 21.9              | 2.3                    | 11.1       | 29.6                      | 11.1        | 9.1               | 0.0         | 178.4                                       | 164.3        | 44          | 36          |
| <b>طبقه متوسط بالا</b>             | <b>25.1</b>           | <b>23.7</b>       | <b>1.2</b>             | <b>5.0</b> | <b>34.6</b>               |             | <b>10.7</b>       | <b>8.4</b>  | <b>177.6</b>                                | <b>164.9</b> | <b>789</b>  | <b>1105</b> |
| خدمات مالی                         | 26.2                  | 24.2              | 1.2                    | 5.7        | 37.0                      | 31.4        | 16.0              | 8.6         | 177.9                                       | 164.9        | 81          | 35          |
| مدیران اجرایی                      | 26.1                  | 23.6              | 1.1                    | 4.7        | 36.4                      | 15.6        | 6.3               | 7.0         | 177.9                                       | 164.7        | 176         | 128         |
| خدماتی اجتماعی/پزشکی               | 24.8                  | 23.8              | 0.0                    | 3.7        | 35.0                      | 25.7        | 5.0               | 8.7         | 177.8                                       | 165.0        | 41          | 218         |
| معلمان مقطع متوسطه                 | 24.3                  | 23.3              | 1.4                    | 2.1        | 36.2                      | 20.8        | 5.0               | 7.3         | 176.6                                       | 165.0        | 69          | 96          |
| <b>طبقه متوسط پایین</b>            | <b>25.3</b>           | <b>23.4</b>       | <b>0.4</b>             |            |                           |             |                   |             |   |              |             |             |
| مغازه داران                        | 25.4                  | 23.4              | 0.0                    | 4.4        | 33.0                      | 16.5        | 18.8              | 9.9         | 178.0                                       | 163.5        | 112         | 91          |
| (کارکنان دفتری (ادارات             | 25.1                  | 23.7              | 0.7                    | 4.4        | 36.3                      | 19.4        | 11.2              | 8.3         | 176.4                                       | 165.0        | 267         | 360         |
| <sup>d</sup> (کارکنان دفتری (معرفی | n.a.                  | 22.9              | n.a.                   | 6.7        | n.a.                      | 16          | n.a.              | 2.7         | n.a.  | 165.0        | 15          | 75          |
| معلمان مقطع ابتدایی                | 25.4                  | 23.4              | 0.0                    | 6.9        | 42.9                      | 11.8        | 7.1               | 9.8         | 177.1                                       | 165.2        | 28          | 102         |
| <b>طبقه کارگر</b>                  | <b>25.7</b>           | <b>24.4</b>       | <b>1.5</b>             | <b>3.6</b> | <b>40.9</b>               | <b>22.4</b> | <b>12.5</b>       | <b>12.7</b> | <b>177.0</b>                                | <b>163.8</b> | <b>656</b>  | <b>431</b>  |
| (ماهر یدی (شامل سرکارگران          | 25.7                  | n.a.              | 0.9                    | n.a.       | 42.4                      | n.a.        | 11.5              | n.a.        | 177.6                                       | n.a.         | 56          | 16          |
| یدی نیمه ماهر                      | 25.8                  | 24.3              | 1.6                    | 2.7        | 44.5                      | 24.5        | 13.4              | 10.0        | 176.8                                       | 164.2        | 291         | 112         |
| یدی ناماهر                         | 26.0                  | 24.5              | 2.1                    | 3.5        | 35.8                      | 20.3        | 12.4              | 15.4        | 176.2                                       | 163.4        | 309         | 303         |
| کارگران زراعی                      | 25.5                  | n.a.              | 0.0                    | n.a.       | 39.6                      | n.a.        | 10.4              | n.a.        | 176.5                                       | n.a.         | 48          | 15          |
| <b>جمع کل</b>                      | <b>25.3</b>           | <b>23.4</b>       | <b>1.6</b>             | <b>5.9</b> | <b>38.6</b>               | <b>25.2</b> | <b>12.3</b>       | <b>13.5</b> | <b>175.4</b>                                | <b>163.0</b> | <b>4881</b> | <b>5615</b> |

منبع : Belgian National Health Survey 2004.

یادداشت ها

هم شاخص توده بدنی و هم قد بر اساس تفاوت های سنی تنظیم شده اند

اعداد ابراینیک به تمایل قوی تر در هر ستون اشاره دارد<sup>b</sup>

تعداد مشاهدات کمتر از آن است که بتوان استنباط معنادار کرد<sup>c</sup>

کارکنان دفتری در بخش معرفی و بازنمایی (منشی ها، پذیرگراها، و غیره) در برابر کارکنان دفتری در بخش ادارات<sup>d</sup>

\*  $P < 0.010$

<sup>a</sup> رضایت از وزن و ظاهر بر اساس جنسیت، سرمایه تحصیلی، موقعیت حرفه ای و مقوله شغلی جدول 2

|                         | رضایت از وزن      |            | رضایت از ظاهر |            | N           |             | توصیف از با عنوان اضافه وزن یا چاق (%) |           | «فکر می کنم آدم جذابی باشم» (درجه %) |           | «فکر می کنم از نظر زیبایی کمتر از متوسط باشم» (درجه %) |           | N          |            |
|-------------------------|-------------------|------------|---------------|------------|-------------|-------------|--|-----------|--------------------------------------|-----------|--|-----------|------------|------------|
|                         | ♂                 | ♀          | ♂             | ♀          | ♂           | ♀           | ♂                                      | ♀         | ♂                                    | ♀         | ♂  | ♀         | ♂          | ♀          |
| <b>سرمایه تحصیلی</b>    | ***               | ***        | *             | **         |             |             |  |           |                                      |           |  |           |            |            |
| پایین تر از متوسطه      | 6.3               | 5.6        | 6.9           | 6.5        | 909         | 968         | 32                                     | 44        | 38                                   | 41        | 30   | 37        | 56         | 81         |
| (فنی/حرفه ای) متوسطه    | 6.5               | 6.0        | 7.0           | 6.9        | 376         | 293         | 47                                     | 39        | 35                                   | 37        | 8  | 19        | 45         | 77         |
| (عمومی) متوسطه          | 6.8               | 6.3        | 7.1           | 6.8        | 270         | 324         | 29                                     | 34        | 31                                   | 36        | 19   | 28        | 34         | 41         |
| کارشناسی                | 6.6               | 6.2        | 7.1           | 6.9        | 255         | 331         | 31                                     | 36        | 35                                   | 37        | 13   | 23        | 108        | 144        |
| ارشد و تکمیلی           | 7.1               | 6.8        | 7.3           | 7.2        | 299         | 114         | 29                                     | 22        | 55                                   | 55        | 18   | 15        | 108        | 151        |
| <b>مقوله شغلی</b>       | *                 | *          | ***           | **         |             |             |  |           |                                      |           |  |           |            |            |
| بی کار                  | 6.3               | 5.7        | 6.9           | 6.6        | 160         | 185         | n.a.                                   | n.a.      | n.a.                                 | n.a.      | n.a.   | n.a.      | 6          | 17         |
| کار خانگی               | n.a. <sup>d</sup> | 5.8        | n.a.          | 6.7        | 4           | 250         | n.a.                                   | 29        | n.a.                                 | 43        | n.a.   | 23        | 0          | 22         |
| کارگران ناماهر          | 6.0               | 5.7        | 6.4           | 6.4        | 257         | 325         | n.a.                                   | 53        | n.a.                                 | 30        | n.a.   | 42        | 14         | 36         |
| کارگران ماهر            | 6.6               | 6.1        | 7.1           | 6.9        | 536         | 198         | 29                                     | 43        | 45                                   | 42        | 19   | 25        | 45         | 21         |
| مغازه داران و صنعت گران | 6.4               | 6.1        | 6.9           | 7.0        | 150         | 134         | n.a.                                   | n.a.      | n.a.                                 | n.a.      | n.a.   | n.a.      | 14         | 17         |
| کارکنان اداری           | 6.4               | 5.9        | 7.0           | 6.7        | 570         | 914         | 30                                     | 33        | 40                                   | 44        | 13   | 19        | 170        | 298        |
| مدیران اجرایی           | 6.6               | 6.6        | 7.2           | 7.2        | 100         | 244         | 38                                     | 39        | 47                                   | 52        | 15   | 34        | 68         | 33         |
| حرفه ای ها              | 6.9               | (6.4)      | 7.6           | (6.4)      | 38          | 19          | n.a.                                   | n.a.      | n.a.                                 | n.a.      | n.a.   | n.a.      | 9          | 12         |
| تجار کارفرما            | 7.0               | n.a.       | 7.7           | n.a.       | 26          | 4           | n.a.                                   | n.a.      | n.a.                                 | n.a.      | n.a.   | n.a.      | 4          | 0          |
| <b>جمع کل</b>           | <b>6.5</b>        | <b>5.9</b> | <b>7.0</b>    | <b>6.7</b> | <b>2116</b> | <b>2172</b> | <b>32</b>                              | <b>34</b> | <b>42</b>                            | <b>43</b> | <b>17</b>  | <b>23</b> | <b>356</b> | <b>510</b> |

یادداشت ها

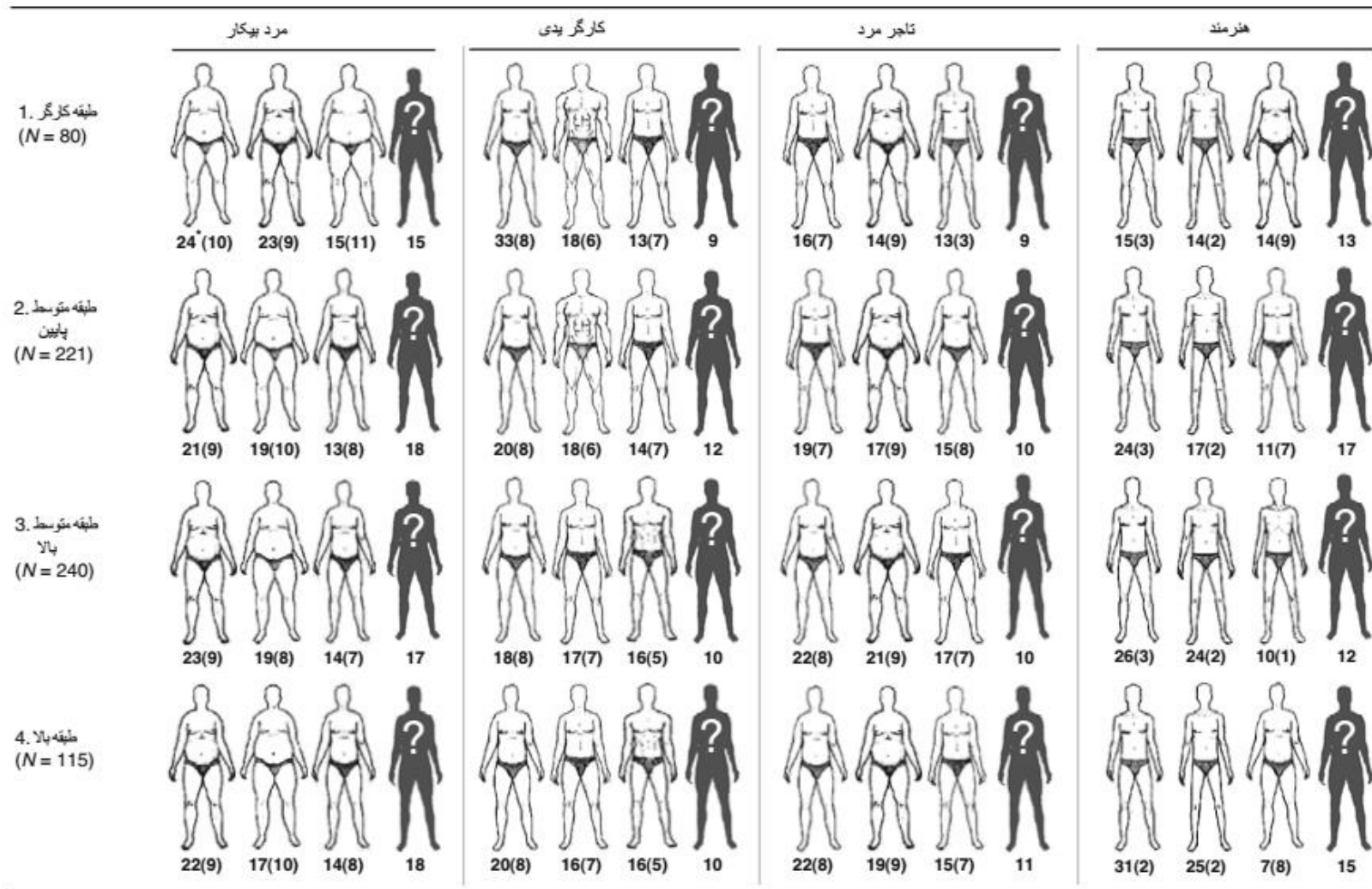
اعداد مربوط به رضایت از وزن و ظاهر از یک پیمایش ملی درباره «سلامت» استخراج شده است که از سوی دپارتمان جامعه شناسی آزاد بروکسل (Vrije Universiteit Brussel) <sup>a</sup> در سال 2004 انجام شده است. داده های مربوط به توصیف سوپرکتیو از وزن و اظهارات مربوط به ظاهر از پیمایشی کوچکتر استخراج شده است که مولف در سال 2010 انجام داد. با توجه به حجم نمونه (N=892) این امکان وجود نداشت که نتایج معنادار برای تمامی مقوله های شغلی استخراج شود

تمامی نمره ها بر اساس تفاوت های سنی منظم شده اند<sup>b</sup>

نمره های ایرانیک به بالاترین نمره در آن مقیاس خاص اشاره دارند<sup>c</sup>

تعداد مشاهدات کمتر از آن است که بتوان استنباط معنادار کرده<sup>d</sup>

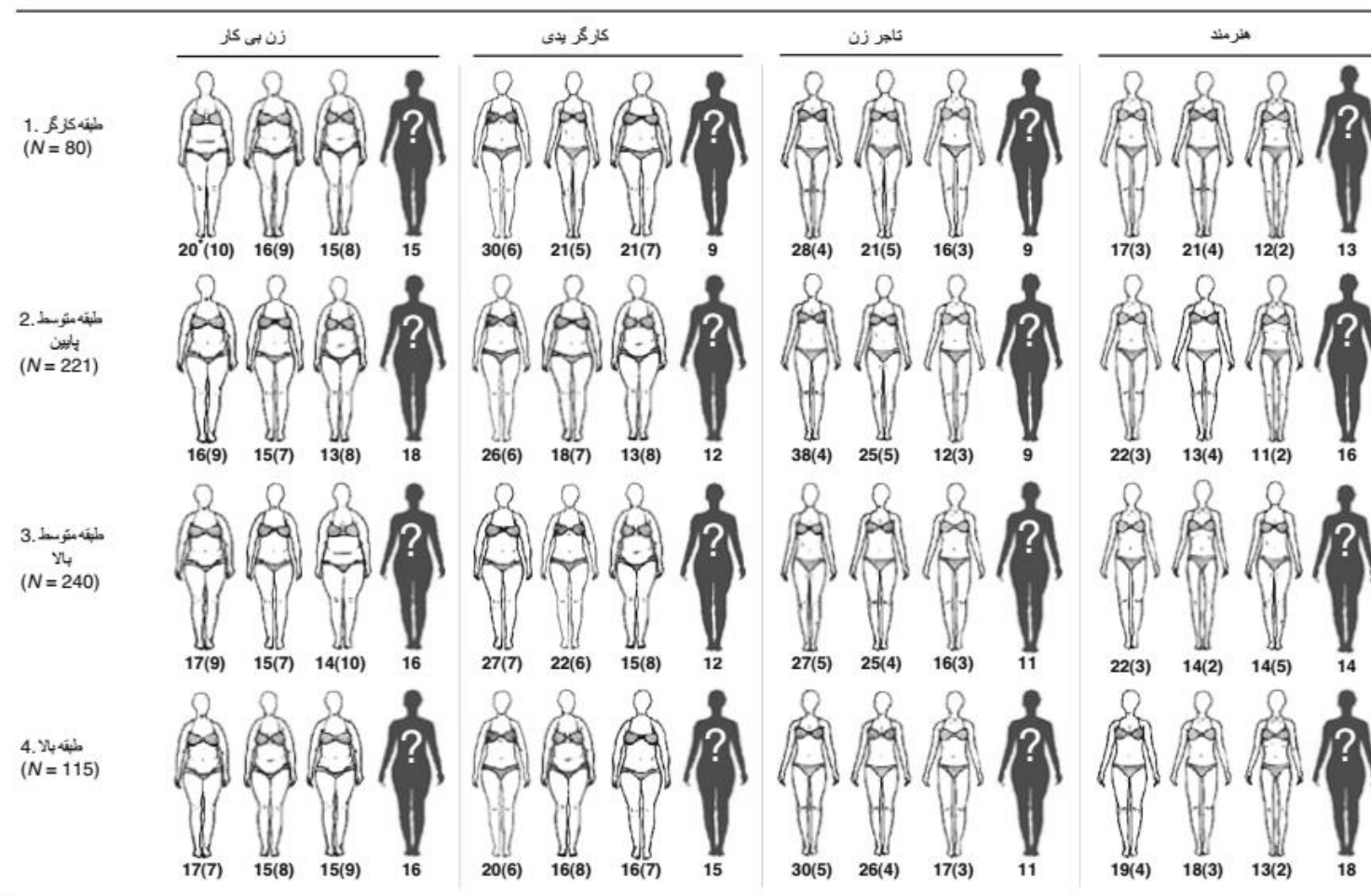
\*\*\*  $P < 0.001$ , \*\*  $P < 0.010$ , \*  $P < 0.05$



شکل 5 (درصد و نوع) طبقه بندی سیلونت های مرد بر اساس طبقه اجتماعی

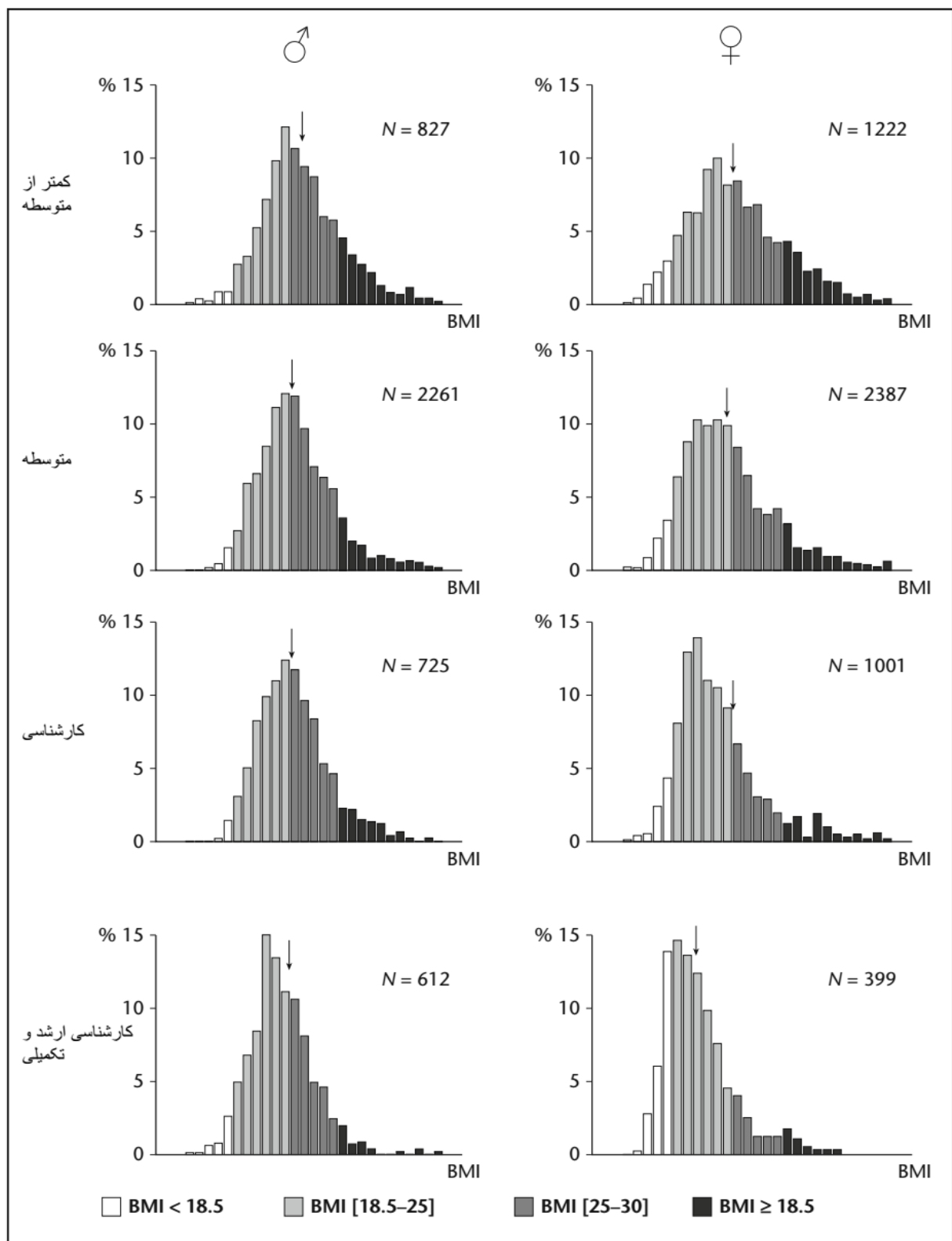
این شکل نمایشی است از سه سیلونتی که با بیشترین میزان اشتراک برای یک مقوله خاص اجتماعی منصوب شد، و نیز درصد پاسخگوییانی که ادعا می کنند نمی دانند کدام سیلونت را انتخاب کنند: یادداشت عدد درون کروشه با انواع بدن ارائه شد فیگورهای موجود در ضمایم متناظر است.

«بیست و چهار درصد از پاسخگویان طبقه کارگر نوع دهم را به عنوان سیلونت معمول برای مردان بیکار انتخاب کردند»: این عدد به این صورت خوانده می شود\*.

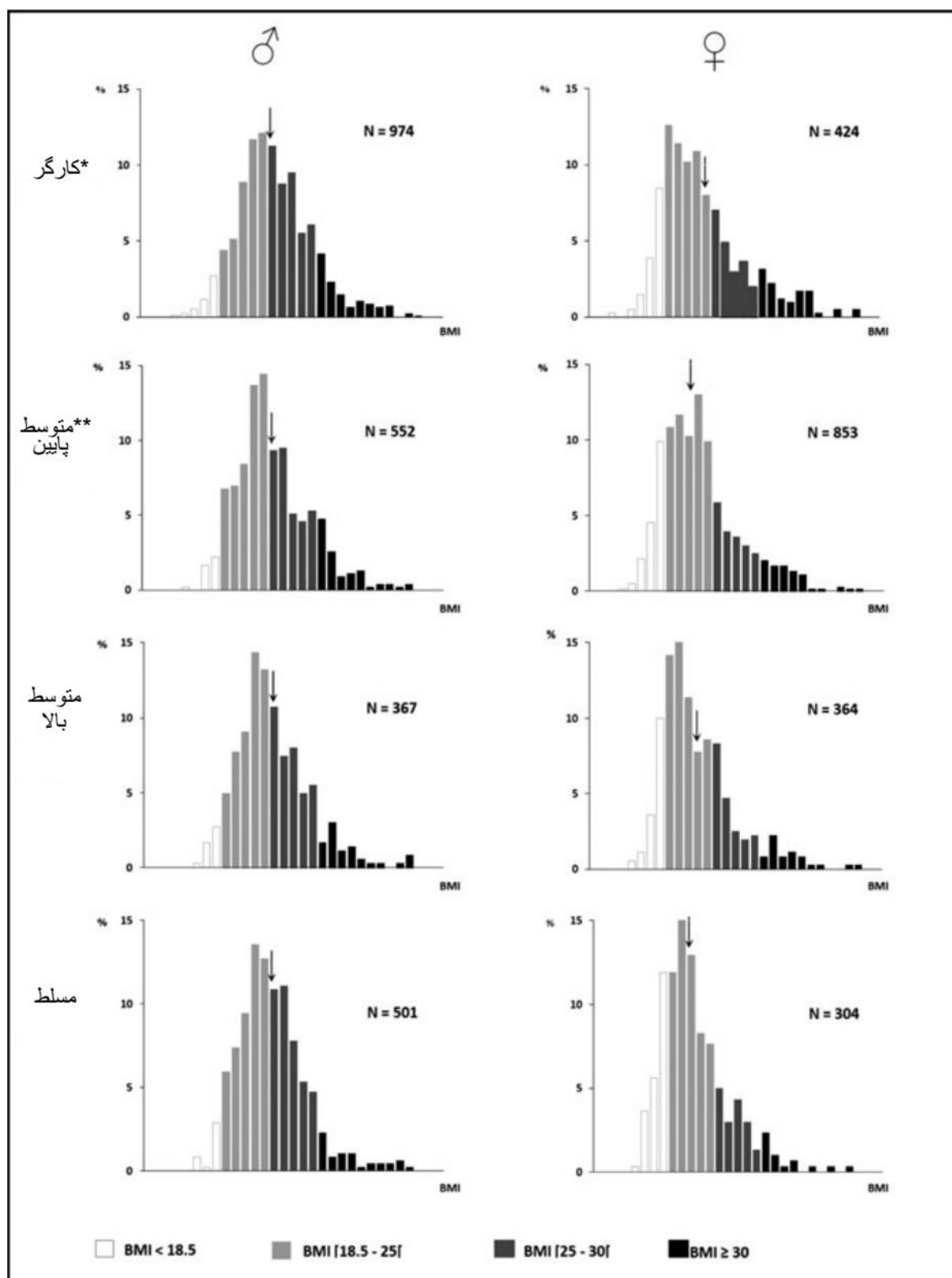


شکل 6 (درصد و نوع) طبقه بندی سیلوئت زنان بر اساس طبقه اجتماعی

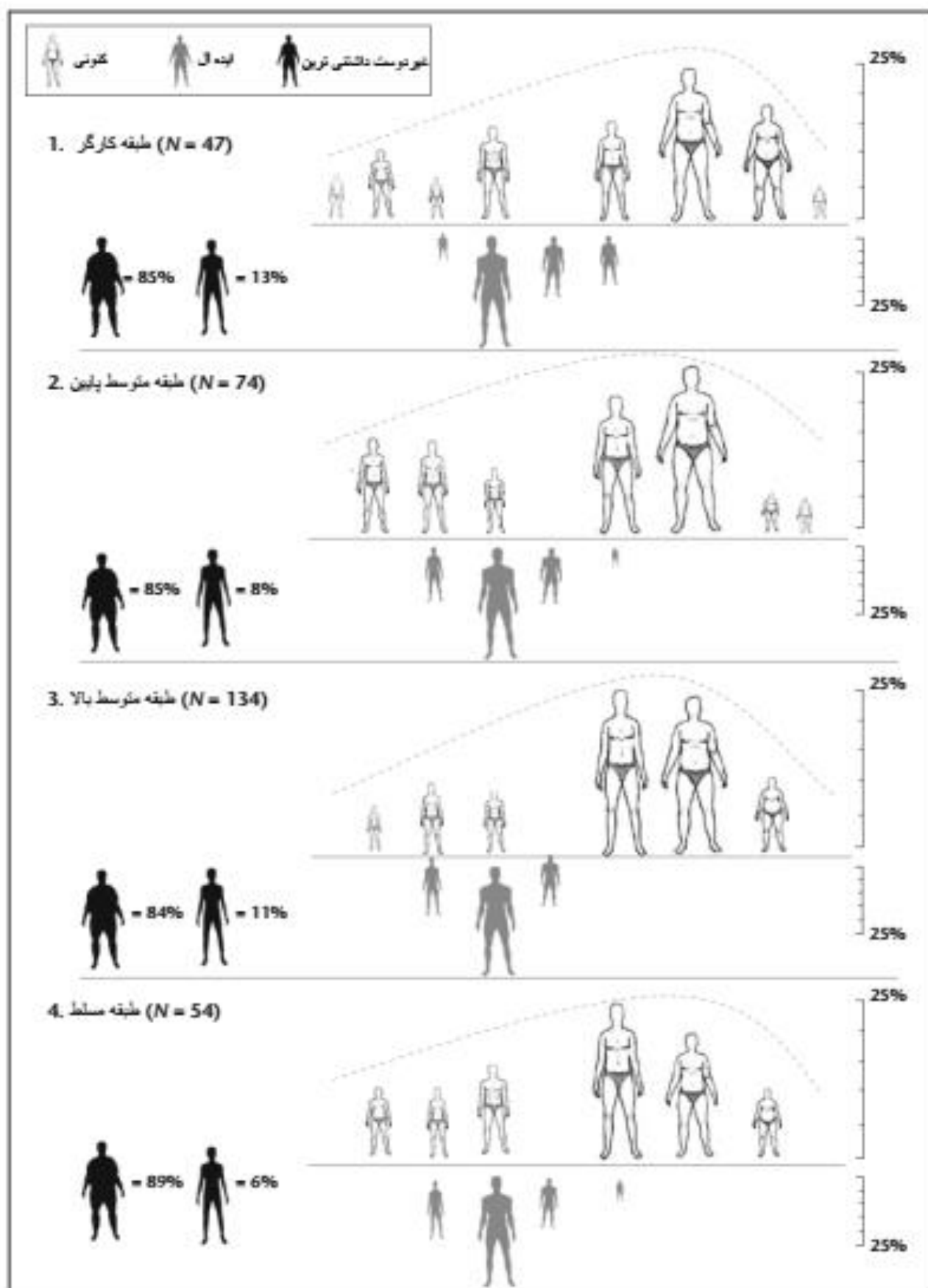
این شکل نمایشی است از سه سیلوئتی که با بیشترین میزان اشتراک برای یک مقوله خاص اجتماعی منصوب شد، و نیز درصد پاسخگوییانی که ادعا می کنند نمی دانند کدام سیلوئت را انتخاب کنند. یادداشت عدد درون کروشه با انواع بدن ارائه شد. فیگورهای موجود در ضمایم متناظر است. «بیش و چهار درصد از پاسخگویان طبقه کارگر نوع دهم را به عنوان سیلوئت معمول برای زنان بیکار انتخاب کردند»: این عدد به این صورت خوانده می شود\*.



**شکل 1** توزیع جرم بدن بر اساس سن و سرمایه تحصیلی  
 پیکان نشانگر میانگین جرم بدن برای همان مقوله خاص است. بیادداشت  
 Belgian National Health Survey 2004. منبع

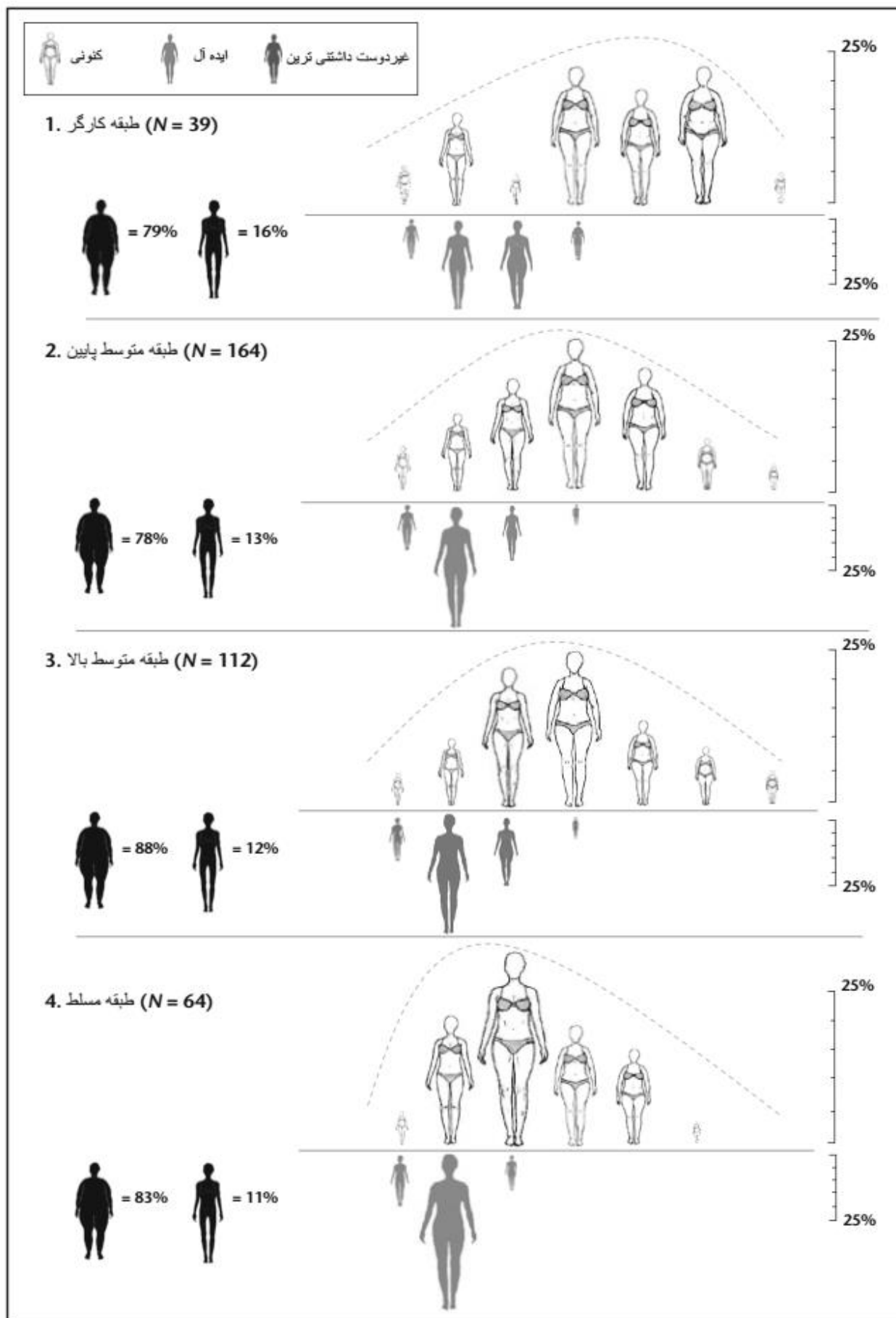


شکل 2 توزیع جرم بدن بر اساس جنسیت و طبقه اجتماعی  
پیکان نشانگر میانگین جرم بدن برای همان مقوله خاص است. پیادداشت  
منبع : Belgian National Health Survey 2004.



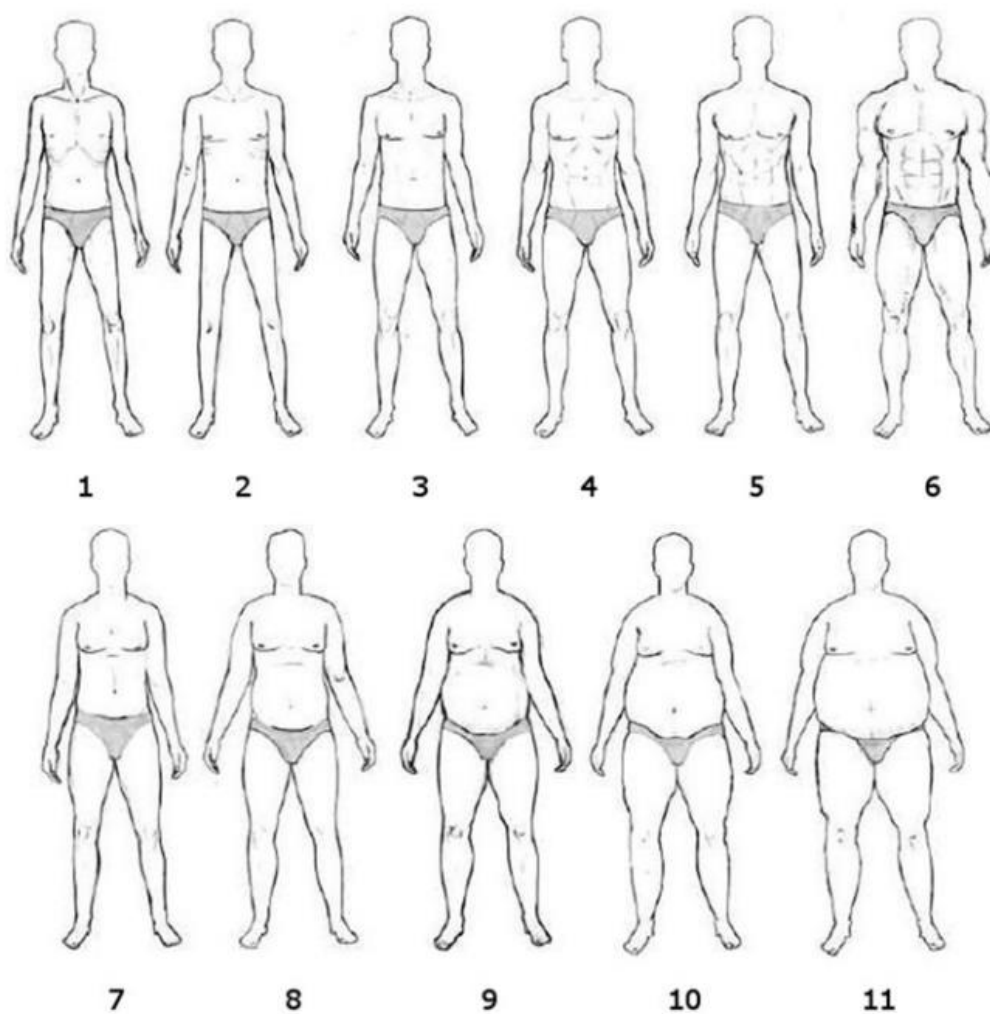
بدن کنونی، ایده آل و غیر دوست داشتنی ترین بر اساس طبقه اجتماعی (مردان) شکل 3  
 اندازه فیگورها با فراوانی مشاهده مقایسه است. به دلایل مربوط به نمایش، پانداخت  
 فیگورها برای بدن های کنونی و ایده آل بر اساس مقیاسی متفاوت بازنمایی شده اند  
 منبع : Belgian National Health Survey 2004.



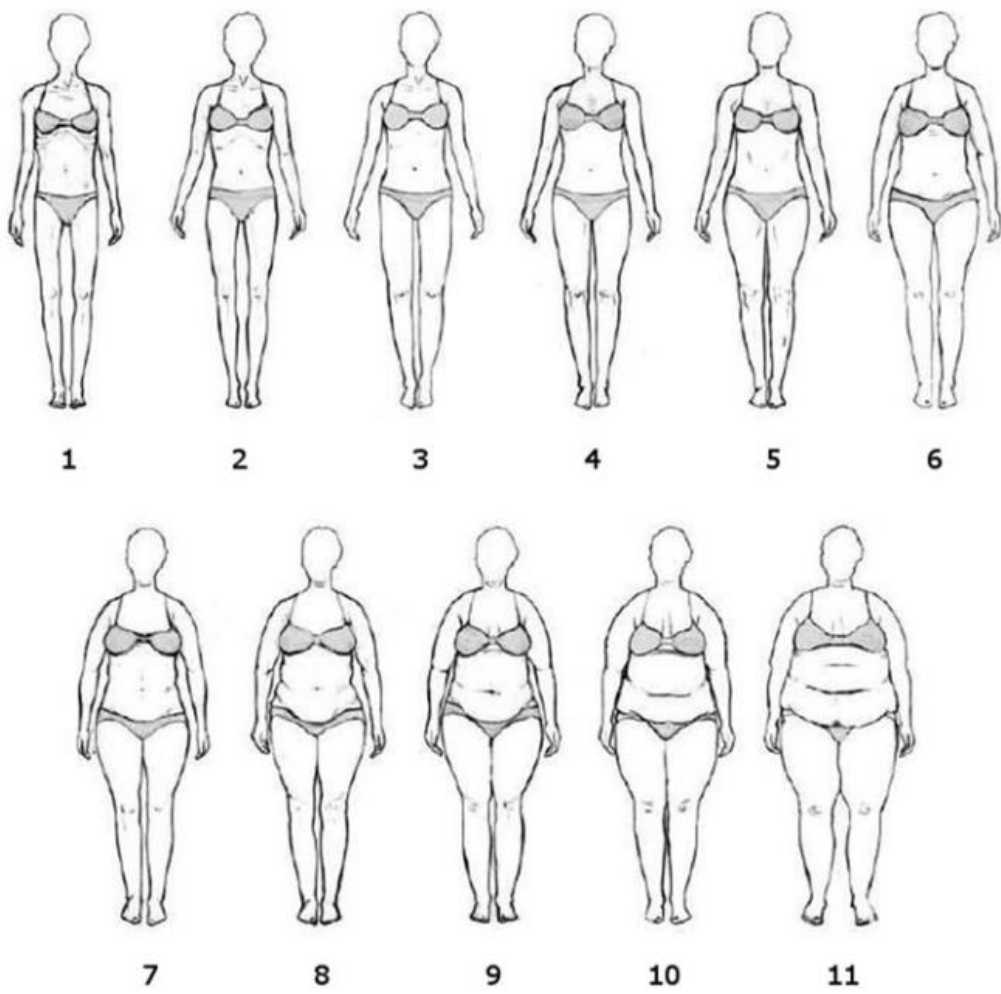


بدن کنونی، ایده آل و غیردوست داشتنی ترین (زنان) شکل 4  
 منبع: National Body Survey, 2010, Belgium.

ضمایم: فیگورهای سیلونت مرد و زن



شکل سیلونت مرد شکل 7



شکل سیلونت زن شکل 7